



کتاب دوم سموئیل

Second Samuel

تفسیر کتاب مقدس برای ایمانداران

نوشته

ویلیام مک دونالد

www.muhammadanism.org

August 5, 2008

Farsi

این کتاب تفسیری به منظور درک مفاهیم موجود در کتاب مقدس به رشته تحریر در آمده است. در شیوهی نگارش این کتاب سعی بر آن بوده است که از اصول صحیح فن تفسیر بهره جسته و ضمن وفادار بودن به اصول تفسیر همچنان متنی ساده و روان را ارائه نماید. بنابراین، کتاب حاضر انتخاب شایسته ای خواهد بود برای مطالعات انفرادی و گروهی کتاب مقدس.

Believer's Bible Commentary

by

William MacDonald

This is a Bible commentary that makes the riches of God's Word clear and easy for you to understand. It is written in a warm, reverent, and devout and scholarly style. It is a good choice for your personal devotions and Bible study.

© 1995 by William MacDonald., *Believer's Bible Commentary*,
Thomas Nelson Publishers, Nashville, TN, pp. 2383.

— All Rights Reserved —



«داود پادشاه قهرمان بزرگ این کتاب است، و وقتی که در نور گام بر می‌دارد معرف غنای مسیح پادشاه است. بخش اول این کتاب حاوی پیروزی‌هایی است که زندگی او را با ایمان و ستیزه‌گره می‌داد. بخش دوم کتاب حاوی شکست‌هایی است که او متحمل شد، آنگاه که موفقیت و کامیابی او را از راه ایمان منحرف کرد و درهای خودمختاری را بر وی گشود.»

— جرج ویلیامز (George Williams)

برای معرفی رجوع کنید به کتاب اول سموئیل.

گزارش

۱. رسیدن داود به قدرت (فصول ۱-۱۰)

الف) سوگ داود بر مرگ سموئیل و یوناتان (فصل اول)

ب) مسح داود به عنوان پادشاه یهودا (۲:۱-۷)

ج) درگیری با خاندان شاول (۲:۸ الی ۴:۱۲)

د) مسح داود به عنوان پادشاه تمامی اسرائیل (فصل پنجم)

هـ) تابوت عهد به اورشلیم بر می‌گردد (فصل ششم)

و) عهد خدا با داود (فصل ۷)

ز) شکست دشمنان اسرائیل (فصل هشتم)

ح) اظهار شفقت به مفیوشت (فصل نهم)

ط) فتوحات دیگر داود (فصل دهم)

۲. سقوط داود (فصول ۱۱ و ۱۲)

الف) جنایت علیه بتشبع و اوریا (فصل ۱۱)

ب) اعتراف نزد خداوند (فصل ۱۲)

۳. مشکلات داود (فصول ۱۳-۲۰)

الف) تجاوز امنون به تامار (۱۳:۱-۱۹)

ب) انتقام ابشالوم از امنون و فرار او (۱۳:۲۰-۳۹)

ج) برگشت ابشالوم به اورشلیم (فصل ۱۴)

د) شورش ابشالوم و فرار داود (۱۵:۱-۸)

هـ) دوستان و دشمنان داود (۱۵:۱۵ الی ۱۶:۱۴)

و) مشاوران ابشالوم (۱۶:۱۵ الی ۱۷:۲۳)

ز) مردن ابشالوم و اندوه داود (۲۴:۱۷ الی ۸:۱۹)

ح) برگشت داود از تبعید (۴۳-۹:۱۹)

ط) گردن کشی و مرگ شبع (فصل بیستم)

۴. ضمیمه (فصول ۲۱-۲۴)

الف) قحطی و خاتمه آن (فصل ۲۱)

ب) سرود شکرگزاری داود (فصل ۲۲)

ج) مردان شجاع داود (فصل ۲۳)

د) سرشماری داود و نتایج آن (فصل ۲۴)

تفسیر

۱. رسیدن داود به قدرت (فصول ۱ تا ۱۰)

الف) سوگ داود بر مرگ سمونیل و یوناتان (فصل اول)

۱:۱-۱۶) فصل ۲۹ کتاب اول سمونیل داستان خارج شدن داود از جنگی است که در آن جنگ شاول و یوناتان جان خود را از دست دادند، ولی او در دیگر سو مشغول به نبرد با عمالیق بود که به صقلع هجوم آورده بودند (اول سمونیل فصل ۳۰). بعد از فرو نشاندن غائله صقلع، قاصدی از شمال با خبر مرگ شاول با لباس دریده و خاکستر پسر - نماد سوگواری - به نزد داود آمد. او چگونگی یافتن شاول را به داود شرح داد که چگونه در هنگام نزدیک شدن نیروهای دشمن، بر نیزه‌اش تکیه داده بود. سپس گفت که شاول از او پرسیده است تو کیستی و او خود را یک عمالیق معرفی کرده است. آنگاه شاول از او خواسته است که به او احسان کرده و او را بکشد تا به دست دشمن کشته نشود و او هم درخواست شاه را پذیرفته و او را کشته است. این روایت از مرگ شاول با روایت مندرج در اول سمونیل فصل ۳۱ در تضاد است، در آنجا آمده است که شاول خودکشی کرد. قابل پذیرش‌ترین تفسیر برای رفع این تضاد این است که گفته‌های این قاصد عمالیقی، دروغ بوده است. او تصور می‌کرده است که داود از دیدن قاتل شاول خوشحال می‌شود و به او پاداش می‌دهد. ولی در عوض داود عمیقاً ماتم گرفت و عصر همان روز دستور داد قاصد عمالیقی را به خاطر اینکه با دست خود پادشاه مسح شده اسرئیل را کشته است، اعدام کنند.

عالمقه دشمنان دیرینه اسرئیل بودند (خروج ۱۷). یکی از دلایلی که شاول سلطنت خود را از دست داد این بود که در اجرای کامل خشم خداوند نسبت به عالمقه، کوتاهی نمود (اول سمونیل ۱۵). عده‌ای از عالمقه اخیراً توسط داود و مردانش به خاطر تاراج صقلع کشته شده بودند. بنابراین وقتی این شخص عمالیقی به اردو آمد و اطلاع داد که شاول را کشته است، اندکی جای تعجب است که چرا به جای گرفتن پاداش، اعدام شد.

۱۷:۱ و ۱۸) و این قطعاً نشانه‌ای از بزرگ‌منشی داود بود که به جای شادی نمودن از مرگ شاول، به تلخی گریست.

او. وُن گِراچ (O. von Gerlach)، تعادلی را در میان داود و مسیح دیده است و می‌نویسد:

اندوه عمیق به خاطر مرگ شاول، همانطوری که از یابیشیان (اول سمونیل ۱۱:۳۱) انتظار می‌رفت، از ناحیه مردی بود که خود سالهای سال و حتی در هنگام مرگش مورد دشمنی و آزار قرار گرفت، همانطوری که جانشین داود بر سقوط اورشلیم گریست، حتی در آن هنگام که خود در معرض نابودی بود.

آنگاه داود مرثیه‌ای تحت عنوان «نشید قوس» (سرود کمان) برای شاول نوشت که در «کتاب یاشر» یا «کتاب صادق» آمده است که احتمالاً مجموعه شعری در رابطه با مردان بزرگ خاندان اسرائیل بوده است (همچنین رجوع کنید به یوشع ۱۰:۱۳). تا آنجا که ما می‌دانیم، این کتاب اکنون وجود ندارد و قطعاً در زمره کتب الهامی کتاب مقدس، نبوده است.

ب) مسح داود به عنوان پادشاه یهودا (۷-۱:۲)

با مردن شاول، اسرائیل بدون پادشاه شد. داود از خدا هدایت طلبید و به حبرون یکی از شهرهای یهودا رفت. در آنجا اهالی یهودا جمع شده و او را به عنوان پادشاه خود مسح کردند. وقتی که به داود اطلاع دادند که اهل یابیش جلعاد شاول را با حرمت تمام دفن کرده‌اند، بلافاصله داود پیام تشکر آمیزی برای آنها فرستاد، و به طور غیرمستقیم از آنها دعوت کرد که او را به عنوان پادشاه خود بشناسند، آنچنانکه اهالی یهودا، شناخته بودند.

ج) درگیری با خاندان شاول (۸:۲ الی ۱۲:۴)

۸:۲-۱۱) ولی همه قبایل اسرائیل داود را به عنوان پادشاه خود، قبول نداشتند. ابنیر سردار لشکر شاول و عموی او، تنها پسر باقی مانده شاول را که ایشبوشت نام داشت به عنوان پادشاه اسرائیل اعلام نمود. داود مدت هفت سال و شش ماه بر قبیله یهودا سلطنت کرد و پایتخت آنجا حبرون بود. ایشبوشت هم تنها دو سال بر یازده قبیله دیگر اسرائیل سلطنت کرد. شاید ابنیر توانسته بود در مدت پنج سال فلسطینیان را از اسرائیل بیرون راند و تخت سلطنت شاول را به پسرش ایشبوشت تفویض نماید.

داود هیچگاه حق خود را مبنی بر پادشاهی بر اسرائیل ادعا نکرد، و در این بحبوحه هم سکوت کرد. او جریان امور را به دستان خداوند سپرده بود. اگر یهوه او را به عنوان پادشاه مسح کرده بود، می‌توانست دشمنانش را مطیع او گرداند و سلطنت را به او بدهد. عیسی مسیح خداوند نیز منتظر وقت پدر است تا بر سراسر جهان سلطنت نماید. اینک سلطه او را بر جهان تعداد اندکی از انسان‌ها قبول دارند، ولی روزی

خواهد آمد که در آن «هر زانوئی از آنچه در آسمان و بر زمین و زیر زمین است خم شود، و هر زبانی اقرار کند که عیسی مسیح خداوند است - برای تمجید خدای پدر» (فیلیپیان ۲: ۱۰ و ۱۱)

۲: ۱۲-۱۷) روزی ابنیر بن نیر، سردار لشکر اسرائیل (یازده قبیله اسرائیل)، با یوآب بن صرویه، سردار لشکر داود در جبعون برخورد نمود. آنها در دو طرف یک پرکه مستقر شدند، ابنیر پیشنهاد کرد که بعضی از جوانان طرفین با هم زورآزمایی کنند تا ببینند کدام یک از طرفین دارای برتری نظامی هستند. ولی جوانان دو طرف به جای اینکه باهم زورآزمایی کنند، یکدیگر را کشتند. در نتیجه بقیه افراد دو طرف با هم وارد جنگ بسیار سخت شدند، و در این جنگ مردان ابنیر شکست خوردند و گریختند.

۲: ۱۸-۲۳) یکی از برادران یوآب به نام عسائیل که بسیار چابک بود، به تعقیب ابنیر پرداخت تا او را بکشد. نخست ابنیر خواست او را فریب دهد و او را تشویق کرد که سرباز جوانی را تعاقب کند. چنین به نظر می‌رسد که ابنیر می‌دانست که به سادگی می‌تواند عسائیل را بکشد، ولی نمی‌خواست چنین کند تا مبادا دشمنی بیشتر یوآب را موجب شود. اما عسائیل حرف او را گوش نکرد، بار دوم هم ابنیر به او تذکر داد، ولی او باز هم گوش نکرد و به تعقیب ابنیر پرداخت. این بار ابنیر به خاطر دفاع از خودش او را با نیزه خود زد.

۲: ۲۴-۳۲) یوآب و برادر دیگرش ابیشای، به تعقیب ابنیر ادامه دادند تا به تل آمه رسیدند. در آنجا ابنیر مجدداً از یوآب خواست که به این جنگ و گریز غیرضروری خاتمه دهد. پاسخ یوآب را می‌توان به دو طریق تفسیر کرد. یک معنی این است که اگر ابنیر درگیری اولیه را شروع نکرده بود (ر.ک آیه ۱۴)، همگی با صلح و سلامت به خانه‌های خود می‌رفتند. و معنی دیگرش این است که اگر ابنیر آتش‌بس اعلام کرده بود، آنگاه جوانان در روز دیگر از تعقیب برادران خود دست می‌کشیدند. به هر صورت یوآب با آتش‌بس موافقت کرد. ابنیر و کسانش به محنایم واقع در شرق رود اردن رسیدند، جایی که مرکز پادشاهی ایشبوشت بود. در این جنگ سیصد و شصت نفر از مردان ابنیر کشته شدند و یوآب و سربازانش با دادن نوزده نفر تلفات، که مفقود شده بودند، به حبرون باز گشتند.

۳: ۱-۵) داود در طی هفت و نیم سال اقامتش در حبرون، روزبه‌روز قوی‌تر می‌شد، در حالی که خاندان شاول روزبه‌روز ضعیف می‌شدند. خانواده داود زیاد شده بود. وقتی او به حبرون آمد، دو زن داشت به نام‌های اخینوعم و ابیجایل. داود علیرغم اراده خدا، چهار بار دیگر ازدواج کرد. زنان دیگر داود عبارت بودند از معکه، حجیت، ابیطال و عجله. او از این شش زن دارای شش پسر شد و سه تن از این پسران باعث اندوه او شدند - عمون و آبشالوم و آدونیا (او بعداً دارای پسران دیگر شد).

۳: ۶-۱۱) ابنیر که در خدمت ایشبوشت پسر شاول بود، مشغول استحکام موقعیت سیاسی خود بود، چون مشاهده می‌کرد که توازن قدرت به نفع داود است. ایشبوشت ابنیر را متهم کرد که با رصفا کنیز شاول ارتباط برقرار کرده است، و احتمالاً این رابطه را دلیلی تصور می‌کرد مبنی بر اینکه ابنیر درصدد است کنترل یازده

قبیله اسرائیل را در دست بگیرد. در این ماجرا اگر ابنیر خطا کرده است یا نکرده است، ما چیزی نمی‌دانیم چون به شدت آن را تکذیب کرد و وفاداری خود را نسبت خاندان شاول اعلام نمود. ایشبوشت قدرت مقاومت در برابر ابنیر را نداشت. عبارت «آیا من سر سگ برای یهودا هستم» (آیه ۸) بدین معنی است «آیا من همان خائن بی‌ارزش و ذلیل هستم که پیش از این نسبت به خاندان یهودا وفادار بودم؟»

۱۶-۱۲:۳) سپس ابنیر، قاصدانی نزد داود فرستاد و دادن تمامی اسرائیل را به او پیشنهاد کرد. داود قبل از موافقت با پیشنهاد ابنیر، میکال دختر شاول، همسر اول خود را که به زور از او گرفته بودند، طلب نمود، با این امید که ادعای خود را نسبت به پادشاهی تحکیم نماید. ایشبوشت فروتنانه با این تقاضا موافقت کرد و میکال را در میان غم و اندو شوهرش **فَلطینیل** از او جدا کرده و به داود باز گردانید. بدین ترتیب زندگی خصوصی داود پیچیده‌تر، و فصل تاریک دیگری در زندگی‌نامه او، گشوده شد.

۲۱-۱۷:۳) سپس ابنیر به قبیله **بنیامیان** و سایر قبایل اسرائیل که تابع ایشبوشت بودند رفت و به آنها اعلام نمود که داود پادشاه موعود خداست که آنها را از دست **فلسطینیان** نجات می‌دهد. از آنجا که واکنش این قبایل ظاهراً مساعد بود، ابنیر داود را ملاقات کرد و آمادگی خود را برای **جمع نمودن تمامی اسرائیل** برای اعلام وفاداری‌شان به داود، اعلام نمود.

۳۰-۲۲:۳) در همان هنگام که ابنیر داود را ترک کرد تا نقشه خود را انجام دهد، **یوآب** به حبرون رسید و از اجرای ملاقات ابنیر با داود اطلاع یافت. از شنیدن این ماجرا ناراحت شد و پادشاه را ملامت کرد که چرا از یک جاسوس پذیرائی کرده است. سپس بی‌خبر از داود سربازانش را به دنبال ابنیر فرستاد و او را به حبرون باز گردانیدند. به محض اینکه ابنیر وارد حبرون شد، یوآب با تظاهر به یک گفتگوی خصوصی، ابنیر را به کنار دروازه کشید، ولی نیت او کشتن ابنیر به انتقام خون برادرش عسائیل بود. بدین ترتیب یوآب، با وارد کردن ضربه به **شکم ابنیر** او را کشت و انتقام برادرش عسائیل را گرفت و به تصور خودش دشمنی قهار را چون فرمانده سپاه شاول، نابود کرد. مثل اینکه یوآب متوجه نبود که شهر حبرون، «شهر ملجاء» است، جایی که ابنیر حداقل می‌بایست نخست محاکمه می‌شد (ر.ک اعداد ۲۲:۳۵-۲۵). جمله «**کسی که بر عَصَا تکیه کند**» در آیه ۲۹ احتمالاً اشاره به شخص مفلوج است. در ترجمه NASB به جای «Staff» (عصا)، «Distaff» آمده است که معنی‌اش در اینجا می‌شود: «کسی که بر زن صفت تکیه کند. ترجمه RSV می‌گوید «کسی که بر دوک تکیه کند» یعنی کسی که برای جنگ و کارزار بزرگ ناشایسته است (Distaff هم معنی آلتی را می‌دهد که پشم را دورش می‌پیچند و دور دوک می‌ریسند، و همچنین به معنی «زن صفت» نیز می‌باشد).

۳۹-۳۱:۳) داود برای مرگ ابنیر ماتم عظیمی گرفت، ولی هیچ اقدامی در جهت مخالف با یوآب که ابنیر را کشته بود، انجام نداد. مرگ حقارت‌آمیز ابنیر داود را به شدت متأثر کرده بود، چونکه دلاوری و قدرت او

شایسته یک مرگ پرافتخار بود. شاید منظور داود از سخنان مندرج در آیه ۳۳ این بوده باشد که «آیا ابنیر باید چون احمق ناآزموده می‌مرد، کسی که نمی‌دانست چگونه از خودش دفاع کند؟» و پاسخ سؤالش را داد: «خیر! او قربانی فریب شد. قربانی یک نقشه شریرانه شد.» مردم از اندو پادشاه فهمیدند که او دستی در قتل ابنیر ندارد. در واقع داود در حضور جمع نارضایتی خود را از شرارت پسران مرویه (یوآب و ابیشای) اعلام کرده بود و از خداوند درخواست نمود که آنها را مجازات کند. در فصل سوم این کتاب دیدیم که خدا گناه و دسیسه انسانی را برای تفویض پادشاهی به داود به کار برد. خدا حتی از خشونت انسانی برای تمجید نام خود استفاده می‌کند (مزامیر ۱۰:۷۶).

۷-۱:۴) مرگ ابنیر موجب تضعیف حاکمیت ایشبوشت گردید. به محض اینکه ارتش او رهبر نیرومند خود را از دست داد، دو شورشی به نام‌های بَعْنَه و ریکاب، قد علم کرده و پادشاه را ترور کردند. آنها به بهانه گرفتن گندم وارد خانه ایشبوشت شده و او را هنگام خواب نیمروزی ترور کردند. ترجمه RSV از آیه ششم مشابه ترجمه سپتورجنت است و می‌گوید: «و مشاهده کردند که دربان مشغول پاک کردن گندم است و در عین حال دارد چرت می‌زند، بنابراین ریکاب و بَعْنَه برادرش به درون خزیند و ایشبوشت را کشتند. این جریان موجب شد که تنها یک پسر برای تاج و تخت شاول باقی بماند و او نوجوانی لنگ به نام مفیبوشت بود.

۱۲-۸:۴) ریکاب و بَعْنَه پس از کشتن ایشبوشت، با تصور اینکه التفات داود را متوجه خود می‌کنند، سر او را بریده نزد داود فرستادند. این مردان شریر براین باور بودند که خداوند آنها را برانگیخته است تا مرتکب چنین جنایتی شوند. ولی داود بهتر از آنها می‌دانست! خدا آنان را مأمور نکرده بود که شریعتش را نقض کرده و پادشاه مسح شده خودش را از سلطنت خلع نمایند. خدا به خوبی قادر بود وعده خود را به داود، بدون دخالت تروریست‌ها تحقق بخشد. داود به آنها گفت بسی مجرم‌تر و گناهکارتر از کسی هستند که ادعا می‌کرد شاول را کشته است، و بلافاصله دستور داد آنها را بکشند. سپس اجساد آنها را به جهت عبرت دیگران در معرض دید عام قرار دادند، و سر ایشبوشت را با حرمت و احترام در قبر ابنیر، دفن کردند.

د) مسح داود به عنوان پادشاه تمامی اسرائیل (فصل پنجم)

۵-۱:۵) سپس یازده قبیله اسرائیل به داود اعلام وفاداری کرده به یهودا پیوسته و با داود به عنوان پادشاه ذیحق اسرائیل، بیعت کردند. اسامی کسانی که برای بیعت نزد داود آمدند در کتاب اول تواریخ ۱۲:۲۳-۴۰، آمده است. بدین ترتیب سلطنت داود بر اسرائیل متحد شروع و سی و سه سال، ادامه یافت، که با هفت سال و اندی حکومت او به یهودا، مجموع دوران پادشاهی او چهل سال شد.

آیه سوم حاوی سومین مسح شدن داود است. او نخست توسط سموئیل نبی مسح شد (اول سموئیل ۱۶:۱۳)، سپس به عنوان پادشاه یهودا در حبرون مسح شد (۴:۲) و اینک برای آخرین بار به عنوان پادشاه سراسر اسرائیل مسح گردید.

۵:۶-۱۰) اولین اقدام نظامی پادشاه پس از مسح شدن بازپس گرفتن قلعه صهیون از یبوسیان بود. این جنگجویان کافر، شهر خود را چنان نفوذناپذیر می‌انگاشتند که گویا کوران و لنگان از آن محافظت می‌کنند و [نه سربازان ورزیده]. داود نقطه نفوذی در سیستم آبرسانی شهر پیدا کرد و به مردانش فرمان داد که از آن نقطه به قنات زیرزمینی که یبوسیان از آن قنات برای رساندن آب به شهر استفاده می‌کردند، نفوذ کنند. استراتژی جنگی داود موفق شد و نام یبوس به اورشلیم که شهر داود نیز نامیده می‌شد، عوض شد و مرکز حکومتی تمامی اقوام اسرائیل گردید. بخش آخر آیه هشتم در رابطه با رجزخوانی یبوسیان در آیه ششم است که بعداً تبدیل به یک «جمله نغز گردید» مبنی بر اینکه «کوران و لنگان داخل خانه نشوند.» ملو بخشی از استحکامات شهر مقدس بود (مندرجات فصل ۱۱ کتاب اول تواریخ حاکی از این است که یوآب حمله موفقیت‌آمیزی به آن شهر برد و موقعیت خود را به عنوان فرمانده سپاه داود، تحکیم بخشید).

۵:۱۱-۱۶) حیرام پادشاه غیریهودی صور، مصالح و کارگران لازم را برای ساختن یک بارگاه برای داود در اورشلیم، به اورشلیم فرستاد. سپس داود کنیزان و زنان دیگری را در اورشلیم گرفت و این عصیانی بود بر علیه شریعت مندرج در سفر تثنیه ۱۷:۱۷ و این زنان پسران و دختران برای او آوردند. سلسله پادشاهی مسیحائی با پادشاهی سلیمان یکی از پسران داود، ادامه یافت. دو لیست دیگر حاوی نام پسران داود در اورشلیم با اندکی اختلاف (عمدتاً در تلفظ نام با لیست سوم) در کتاب مقدس وجود دارد (اول تواریخ ۳:۵-۸ و ۱۴:۳-۷).

۵:۱۷-۲۱) فلسطینیان هراسان از اتحاد اسرائیل و حکومت قوی مرکزی آن، تصمیم گرفتند به اسرائیل حمله کنند. آنها نیروهای خود را در وادی رفائیان در جنوب اورشلیم جمع کردند. داود با اطمینان از پیروزی‌ای که از خدا یافته بود به دشمن حمله کرد و آنها را شکست داد و آن مکان را «بعل فراصیم» نامید که معنی آن می‌شود «بعل شکست» (ترجمه NKIV) یا «فتح‌الفتوح» (ترجمه NASB - حاشیه). خداوند در آغاز در صفوف دشمن رخنه‌ای ایجاد کرد. بت‌هایی که فلسطینیان در آن مکان ترک کرده بودند به دست داود افتاده (آیه ۲۱) و سوزانیده شدند (اول تواریخ ۱۴:۱۲) تا سنگ مصادمی برای نسل‌های بعد نباشند.

۵:۲۲-۲۵) مدتی بعد فلسطینیان دوباره در وادی رفائیان جمع شده و اسرائیل را به جنگ تهدید کردند. این بار خداوند به داود گفت از عقب نیروهای دشمن دور بزند و نزدیک درختان توت منتظر باشد و آنگاه که آواز قدم‌های فلسطینیان را در سر درختان توت شنید، خواهد دانست که خداوند به جنگ با فلسطینیان آمده است. نتیجه این شد که داود دشمن را از جبهه تا جازر تارومار کرد. جبهه احتمالاً همان جبعون باید باشد (ترجمه NKJV حاشیه و اول تواریخ ۱۴:۱۶). توجه داشته باشید که داود هدایت خدا را در جنگ اول (آیه ۱۹) دلیل تأیید خداوند از جنگ دوم ندانست (آیه ۲۳). ما باید دائماً اراده خدا را در همه چیز جویا باشیم. استراتژی خدا در جنگ اول حمله مستقیم و در جنگ دوم، کمین بود.

هـ) تابوت عهد به اورشلیم بر می‌گردد (فصل ششم)

وقایع مذکور در فصل ششم، بلافاصله بعد از وقایع فصل پنجم اتفاق نیافتادند. کتاب دوم سموئیل همیشه وقایع را به ترتیب تاریخی نوشته است.

۶:۱-۷) آخرین باری که ما نام تابوت عهد را شنیدیم در اول سموئیل ۷:۱ و ۲ بود. این تابوت توسط فلسطینیان پس فرستاده شده بود و در **خانه ابیناداب** در جِبَعه قرار داشت. سال‌ها از آن واقعه گذشته بود، و سپس داود تصمیم گرفت آن را به اورشلیم بیاورد تا اینکه اورشلیم علاوه بر مرکز سیاسی مرکز دینی اسرائیل شود. بنابراین با **سی هزار نفر** از مردان اسرائیلی به سمت **بَعْلَى یهودا** (همان قریه یعاریم مذکور در اول سموئیل) عازم گردید تا تابوت عهد را به اورشلیم بیاورد. خدا قبلاً مقرر کرده بود که تابوت عهد بایست توسط میله‌هایی که از حلقه‌های آن می‌گذشت بر دوش **بنی‌قهاث** حمل شود (اعداد ۷:۹). ولی داود اربابه‌ای **نو** ساخت و همراه با شادی و هلله‌ای عظیم تابوت عهد را به **خرمنگاه ناکون** (در اول تواریخ ۹:۱۳، نیکون آمده است) آورد. در آنجا گاو‌هائی که اربابه تابوت عهد را حمل می‌کردند **لغزیدند** و تابوت عهد در خطر سقوط قرار گرفت. بنابراین **عُزّا** پسر **ابیناداب** تابوت عهد را با دست نگه داشت که سقوط نکند. از آنجا که لمس کردن تابوت عهد حتی برای کاهنان نیز ممنوع شده بود (اعداد ۴:۱۵)، **عُزّا** بلافاصله پس از لمس تابوت عهد به دست خدا کشته شد.

این سؤال اکثراً مطرح می‌شود که چرا خدا **عُزّا** را به خاطر لمس تابوت عهد نابود کرد، در حالی که فلسطینیان اکثراً آن را لمس می‌کردند و نابود نمی‌شدند؟ به نظر می‌رسد که پاسخ این سؤال چنین باشد که «هر چقدر که انسان به خدا نزدیکتر باشد، برای هر شرارتی به سرعت داوری می‌شود.» داوری می‌بایست از خانه خدا شروع شود.

آیا کاری که خدا انجام داد، خیلی شدید بود؟ ما نمی‌توانیم به داوری خدا بنشینیم چونکه فاقد حس تقدس و عظمت مهیب او هستیم. تابوت عهد تا زمان آمدن عیسی به منزله حضور مرئی خود خدا بود. **عُزّا** از این نکته غفلت کرد. مرگ **عُزّا** آخرین درسی بود که به اسرائیلیان داده شد تا معبد جلال خدای خود را جدی بگیرند. آیا وقتی ما دعا می‌کنیم «نام تو مقدس باد...» با گفتار و کردار خود، **نیت خود را نشان می‌دهیم؟**

(از یادداشت‌های روزانه Scripture Union)

۶:۸-۱۱) داود از مجازات **عُزّا** توسط خدا اندوهگین شد و موقتاً از بردن تابوت به شهر خودداری کرد و آن را در **خانه عوبید ادوم**، احتمالاً در نزدیکی اورشلیم، قرار داد.

خداوند در مدت سه ماهی که تابوت عهد در خانه عوبید ادوم بود او و خانه‌اش را برکات عظیم بخشید.

۶:۱۲-۱۵) وقتی این خبر به گوش داود رسید، تصمیم گرفت که تابوت عهد را به اورشلیم بیاورد. شرح این ماجرا در کتاب اول تواریخ ۱۵:۱۳-۱۵ بدین ترتیب آمده است که در طی این سه ماهی که تابوت در خانه

عوبید ادوم بود، داود به بررسی کتاب مقدس پرداخته بود تا چگونگی حمل و نقل تابوت عهد را فرا گیرد. بنابراین اربه نو را به کناری نهاد و به جای آن مقرر شد که تابوت بر شانه لایوان حمل شود. پس از اینکه حاملان تابوت عهد با احتیاط کامل **شش قدم** پیش رفتند و مطمئن شدند که نحوه حمل تابوت عهد، مورد پسند خدا است، آنگاه داود **گاوان و پرواری** ها را قربانی کرد، سپس در خیابانها رقصکنان در پیش تابوت حرکت کرد تا آن را موقتاً در **شهر داود** قرار دهند (به نظر می‌رسد که مزمور ۶۸ در این زمان نوشته شده باشد). شخص پادشاه آنقدر به هیجان آمده بود که **با تمامی قوت خود به حضور خداوند، رقص می‌کرد.** آن روز داود به جای اینکه لباس معمولی شاهانه خود را بپوشد، به **ایفود کتان** **ملبس بود.**

۶:۱۶-۲۳) **میکال** همسر داود در هنگام ورود تابوت عهد به شهر، داود را از **پشت پنجره** دید که ایفود پوشیده و کارهائی انجام می‌دهد که شایسته یک پادشاه نیست. وقتی داود به خانه آمد میکال رقص او را در ملاء عام شرم‌آور خواند (منظور از عبارت «برهنه» در آیه بیستم، با توجه به آیه چهاردهم، کندن کسوت شاهنشاهی است). داود به او گفت که رقص او گویای شادی او در خداوند بوده و اظهار داشت که نخواستہ است شادی خود را برای امور خدائی پنهان کند. او خود را در حضور انسان **حقیر** و از نظر خود **پست** گردانید، اما از نظر **کنیزانی** که میکال به آنها اشاره کرده بود **معظم** بود. میکال به جهت چنین دیدگاه منتقدانه‌ای تا **روز وفاتش صاحب اولاد نشد.** این یک یادآوری ضروری است مبنی بر اینکه روح انتقاد، ثمردهی را در انسان خاموش می‌کند.

(و) عهد خدا با داود (فصل ۷)

۷:۱-۵) داود احساس کرد که چقدر ناشایسته است که خودش در بارگاه پرشکوهش بیاساید، در حالی که **تابوت عهد، در میان پرده‌ها قرار گرفته است.** بنابراین نیت خود را مبنی بر ساختن خانه‌ای برای تابوت عهد، به **ناتان نبی** اعلام نمود. ناتان نخست نیت او را ستود، سپس در این مورد با خدا مشورت کرد، آنگاه **کلام خداوند بر ناتان نازل شد** و به او اطلاع داد که داود مجاز نیست که معبدی برای یهوه بسازد.

۷:۶-۱۱) خداوند به **ناتان** یادآوری نمود که خدا از زمان خروج بنی اسرائیل از مصر تا کنون در **خیمه ساکن** بوده است. مادام که بنی اسرائیل در حرکت و جنبش و جابجائی بودند، خیمه برای آنان مناسب‌تر بود تا معبد. زمان استقرار یک معبد، هنوز نرسیده بود.

۷:۱۲-۱۵) خداوند عهد بی‌قیدوشرط خود را با داود، به **ناتان نبی** فاش ساخت. این عهد وعده‌ای بود مبنی بر اینکه داود، پسری خواهد داشت (سلیمان) که او معبد را خواهد ساخت. و **کرسی سلطنت او تا ابد پایدار** خواهد بود، و اگر مرتکب گناه شود، خدا او را تأدیب خواهد نمود، ولی **رحمت** خود را از او دریغ نخواهد داشت.

۱۶:۷ و ۱۷) عهد خدا با داود مبنی بر این بود که **خانه سلطنت و کرسی داود تا ابد پایدار خواهد شد** و نسل او بر تخت پادشاهی خواهند نشست. دودمان داود از زمان اسارت در بابل منقطع شده بود، اما وقتی عیسی مسیح ذریه داود برای سلطنت بر روی زمین باز می‌گردد، احیاء خواهد شد. تفسیر جنسن (Jensen) چنین است:

داود می‌خواست معبدی برای خدا بسازد، ولی افتخار ساختن معبد نصیب پسرش سلیمان شد. بدون شک ویژگی کار داود در زندگی جنگ برای خدا بود، نه ساختن. ولی داود با این جنگ‌ها، راه را برای دیگری گشود تا معبدی برای ستایش خدا، بنا نهد، که آرزوی داود بود. بعد از اینکه جنگ‌ها تمام شد و آرامش حکمفرما گردید، سلیمان پسر داود با مصالحی که داود آماده کرده بود، معبد را ساخت. داود نماد مسیح است در زمان زحماتش و غلبه‌اش بر دشمن بزرگ. سلیمان نماد مسیح است در جلال خودش و بعد از پایان رنج‌ها و کشمکش‌ها. مسیح سنگ بنای کلیسا است که معبد حقیقی خداست. اینک مصالح لازم برای این معبد پر جلال خدا از طریق رنج‌ها و کشمکش‌های ما تأمین می‌گردد.

۲۹-۱۸:۷) داود با اعتماد عمیق به عهد فیض خدا به خیمه موقتی رفت و قربانی شکرگزاری گذرانید و دعا کرد و دعای او در این آیات، آمده است. بلایکی (Blaikie) در این مورد می‌نویسد:

داود پیش از این از اینکه خدا شخصی گمنام از یک خانواده گمنام را برای پادشاهی برگزیده است، اظهار تعجب کرده بود، و اینک نیز دیگر بار اظهار تعجب می‌کند: چگونه شد که مرا اینچنین رفیع ساختی؟ و نسبت به آینده نیز که خدا سلطنت را در خاندان او مستحکم می‌کند، اظهار تعجب می‌نماید.

آیه نوزدهم این حقیقت را آشکار می‌سازد که خدا آنچنان به داود محبت نمود که به انسان حکم فرموده بود، یکدیگر را محبت کنند.

ز) شکست دشمنان اسرائیل (فصل هشتم)

۱:۸ و ۲) نخستین سیاست داود به عنوان پادشاه اسرائیل پاک کردن مملکت از ساکنان کافر بود که بر علیه پادشاهی او شورش می‌کردند. این سیاست موجب وسیع شدن هرچه بیشتر قلمرو اسرائیل گردید.

به عنوان نمونه، داود **فلسطینیان** را شکست داد و **أَمَّالْبِلَاد** (جَت - اول تواریخ ۱:۱۸) را از فلسطینیان پس گرفت. جَت همان جایی بود که داود خود را در آنجا به دیوانگی زده بود (ر.ک اول سموئیل ۱۵:۲۱-۱۰)، و اینک پادشاه آن دیار شد. همچنین **موآب** را شکست داد و دوسوم از ساکنان آنجا را کشت و یک سوم را زنده نگه داشت. موآبیان احتمالاً نسبت به اسرائیل خیانت کرده بودند.

۸:۳-۸) فتوحات بعدی داود در قلمرو سوریه بود. او نخست **هَدَد عَزْر**، پادشاه صوبه را که در میان **حمات** و **دمشق** واقع شده بود، شکست داد و یک هزار ارابه و **هفتصد سوار** و **بیست هزار پیاده**، از او گرفت.

سپس **جميع اسب‌های ارايه‌هايش را پي کرد** (پي کردن يعنی که بریدن تاندون‌های ساق پا، به نحوی که حيوان ديگر برای امور جنگی قابل استفاده نباشد) و تنها صد اسب سالم را برای صد ارايه نگه داشت. وقتی که سوريه‌ای‌های دمشق به کمک هَدَد عَزَر آمدند، داود بیست و دو هزار نفر از آرامیان را کشت و سوريه را خراجگذار اسرائیل نمود. سپس داود با سپرهای طلا که از سپاهیان هَدَد عَزَر گرفته بود، به اورشليم باز گشت.

۹:۸-۱۲ **توعی** پادشاه همسايه **حمات** به داود برای پیروزی بر هَدَد عَزَر تبریک گفت و هدایائی از **نقره** و **طلا** و **برنج** برایش فرستاد. این ظروف فلزی همگی به انضمام نقره‌ها و طلاهایی که در جنگ‌ها به غنیمت گرفته شده بود **وقف خداوند** گردیدند و بعداً در معبد از آنها استفاده شد.

۱۳:۸) در اینجا تضادی مشاهده می‌شود. آیه می‌گوید که داود **هیجده هزار** از آرامیان را در **وادی ملح** کشت. اما در کتاب اول تواریخ ۱۲:۱۸ نوشته شده که ایشای هیجده هزار نفر از **ادومیان** را در وادی ملح کشت. واقعیت این است که در بعضی از نسخه‌های عهد عتیق عبری مانند LXX باستانی و نسخه سوری، در دوم سموئیل ۱۳:۸، از **ادومیان** نام برده شده است.

ولی این واقعیت که داود **برای خویش تذکره‌ای** در رابطه با فتح مرقوم در دوم سموئیل نوشت، با توجه به اینکه این عمل در کتاب اول تاریخ به ایشای نسبت داده شده، غیرمعمول به نظر می‌رسد. کتاب اول تواریخ معمولاً در مدح داود نوشته شده. شاید آنچنانکه غالباً در جنگ اتفاق می‌افتد، داود به عنوان فرمانده کل قوا، فتوحات افسر ارشد لشکرش را به حساب خود گذاشته است. اما در اول تواریخ فرماندهی جنگ به عهده ایشای است، حتی گرچه تاریخ نگار که معمولاً تکیه بر داود داشته است، با هدایت روح القدس توجهش معطوف به رهبر واقعی آن نبرد بوده است. مورد پیچیده ديگر این است که در مزمور شصتم می‌خوانیم که «یوآب برگشته، دوازده هزار نفر از ادومیان را در وادی ملح کشت.»

ایوجین مریل (Eugene Merrill) در این مورد می‌نویسد:

شاید این تفاوت با توجه به اینکه عملیات جنگی کلی تحت فرماندهی ایشای بوده است و اینکه یوآب، با سربازان تحت فرماندهی خود دو سوم ادومیان را کشته است، توجیه‌پذیر باشد.

۱۴:۸) این واقعیت که داود **قراولان** را بر **ادوم گذاشت** و همچنین چون **جميع ادومیان بندگان داود شدند**، تأییدی است بر مندرجات آیه سیزدهم و مندرجات مربوط به آن در کتاب تواریخ ایام.

۱۵:۸-۱۸) بنابراین پادشاهی و قدرت داود به سرعت گسترش یافت و داود با عدل و **انصاف** بر اسرائیل سلطنت کرد. بعضی از کارگزاران مهم در پادشاهی داود در این آیات نام برده شده‌اند: **یوآب سردار لشکر** و **یهوشافات**، **وقایع نگار** و **صادوق و اخیملک** (احتمالاً همان ابیاتار است که اشتباهاً اخیملک نوشته شده است - توجه کنید به مندرجات بعد) **کاهنان** و **سرایا**، **کاتب** و **بنایاهو** رئیس محافظان و **پسران داود** هم کاهن بودند.

در آیه هفدهم هم مشکلی مشاهده می‌شود. در کتاب اول تواریخ ۱۸:۱۶ و ۲۴:۶ اخیملک پسر ابیاتار معرفی شده است، ولی در کتاب اول سموئیل ۲۰:۲۲ از ابیاتار به عنوان پسر اخیملک نام برده شده است. ساده‌ترین راه حل این مشکل این است که ممکن است نسخه‌بردار در آیاتی که اخیملک به عنوان پسر ابیاتار معرفی شده، نام‌ها را برعکس نوشته باشد.

به هر حال مشکل دیگری که براساس رسوم عهد عتیق به وجود می‌آید این است که هر نسلی دارای نام‌های مشابه می‌باشند، یعنی نوه نام پدر بزرگ را دارد و یا بالعکس. بدین ترتیب در هر زمان خاصی امکان این وجود داشته است که همکار کاهن صادق ابیاتار یا اخیملک باشد. رابطه ابیاتار و اخیملک به عنوان دو همکار کاهن ظاهراً مانند رابطه بین حنا و قیافا در دوران خداوند ما عیسی مسیح بوده است (ر.ک لوقا ۳:۲). وقتی شاول اخیملک و پسرش را در نوب کشت، تنها ابیاتار زنده ماند. وقتی که داود پادشاه شد، ابیاتار را به عنوان کاهن اعظم منتصب نمود ولی صادق را عزل ننمود.

ح) اظهار شفقت به مفیوشت (فصل نهم)

۱۳-۱:۹) داود عهد خود را با یوناتان به خاطر آورد (اول سموئیل ۲۰:۱۴-۱۷) و به دنبال فرصتی می‌گشت تا به عهد خود وفا نماید. بنابراین درصدد برآمد تا ببیند کسی از خاندان شاول باقی مانده است یا نه. شخص به نام صیبا که خادم پادشاه پیشین بود به داود اطلاع داد که از یوناتان پسر لنگی به نام مفیوشت باقی مانده است که در لودبار در بخش شرقی رود اردن زندگی می‌کند. داود او را به اورشلیم احضار کرد و فرمان داد که داری خانوادگیش به او باز گردانیده شود و او را برسر سفره شاهانه خود نشانید و صیبا و پسرانش را به خدمت مفیوشت گماشت.

مفیوشف تصویر یک بذر متحول نشده است که در زمین عقیم قرار گرفته است (معنی لودبار احتمالاً، «بدون علف» است) و فریفته گناه است (ماکیر در آیه چهارم یعنی فریفته شده). او رانده شده‌ای از خاندان ساقط شده شاول بود. او قادر نبود به حضور پادشاه بیاید و لطف او را نسبت به خود طالب شود، چونکه از هر دو پا فلج بود. ولی پادشاه فیاض او را فرا خواند تا رحمت خود را به او نشان داده و او را متبارک سازد. مفیوشت به ناگاه خود را بسیار غنی و همنشین پادشاه دید. هماهنگی این مرحله با نجات بدیهی است. ما هم مانند مفیوشت ناتوان بودیم (ناتوان از آمدن به حضور خدا)؛ ما هم مانند مفیوشت ناتوان بودیم (بخشی از یک نژاد ساقط شده). اما توسط فیض خدا مورد لطف خدا قرار گرفتیم. ما به عضویت در خانواده خدا و هم‌ارث شدن با مسیح سرافراز گردیدیم.

محبتی آنچنان خدائی و شگفت‌انگیز،
تمامیت قلب و تمامیت زندگی مرا می‌طلبد،
هر چه که دارم!

ط) فتوحات دیگر داود (فصل دهم)

۱۰:۵-۱) **ناحاش** پادشاه **عمون** که زمانی داود را مورد لطف خود قرار داده بود، درگذشت. این همان «ناحاش»ی است که شاول در آغاز سلطنتش او را شکست داده بود (اول سموئیل ۱۱). احتمالاً ناحاش داود را در دوران تبعیدش کمک کرده بود، چونکه در ظاهر امر شاول دشمن او و داود محسوب می‌شد. اینک داود می‌خواست که لطف او را جبران کند، بنابراین قاصدان خود را نزد **حائون پسر ناحاش** فرستاد که به جای پدرش بر تخت سلطنت نشسته بود، تا به او تسلیت بگوید، اما **سروران بنی عمون** به فرستادگان داود مشکوک شدند و تصور کردند که آنها برای جاسوسی آمده‌اند. بنابراین حائون دستور داد ریش آنها را تراشیده و جامه‌هایشان را چاک بزنند و آنها را به نزد داود باز گردانند. داود وقتی که فرستادگان تحقیر شده خود را دید، بسیار عصبانی شد.

۱۰:۸-۶) وقتی که بنی‌عمون متوجه قبح عمل خود و خشم داود شدند، برای جنگ با اسرائیل آماده شدند. بنابراین بیست هزار نفر از آرام واقع در شمال (ربک اول تواریخ: ۱۹) استخدام کردند. بدین ترتیب سربازان داود تحت فرماندهی **یوآب**، در مقابل دو ارتش قرار گرفتند - ارتش آرامی و ارتش بنی عمون.

جان هلی (John Haley) در رابطه با ناهماهنگی آیه ششم و اول تواریخ ۱۹:۶ و ۷ چنین می‌گوید:

«بیت رحوب» مانند صوبه و طوب که سلطان نشین‌های کوچکی در آرام بودند، کشور پادشاهی کوچکی در بین‌النهرین بود. بدین ترتیب اسامی و تعداد سربازان به قرار زیر است:

دوم سموئیل

۲۰.۰۰۰ نفر	آرامی‌های بیت رحوب و صوبه
۱۲.۰۰۰ نفر	آرامی‌های طوب
۱.۰۰۰ نفر	آرامی‌های معکه
۳۳.۰۰۰ نفر	جمع

اول تواریخ

۳۲.۰۰۰ نفر	آرامی‌های صوبه و غیره
[۱.۰۰۰]	آرامی‌های معکه (تعداد داده نشده)
۳۳.۰۰۰ نفر	جمع

۱۰:۹-۱۴) **یوآب** سربازان خود را به دو گروه تقسیم کرد. او خود فرماندهی گروهی از بهترین سربازان را در مقابله با آرامی‌ها و **ابیشا** برادر **یوآب** فرماندهی گروه دوم را در مقابله با بنی عمون بر عهده گرفتند.

هر دو فرمانده توافق کردند که در صورتی که یک گروه نیاز به کمک داشت گروه دیگر به کمک او بشتابد. اما آرامی‌ها وقتی که یوآب و سربازانش به آنها حمله کردند، گریختند. وقتی خبر فرار آرامی‌ها به گوش بنی عمون رسید، آنها نیز ترسیده و عقب‌نشینی کرده و به شهر (احتمالاً ربا) برگشتند.

۱۰:۱۵-۱۹) کوتاه مدتی پس از این واقعه آرامیان نیروهای خود و نیروهای کمکی را از سایر ایالات آرام جمع کرده و برای جنگ با اسرائیل در **حیلام** واقع در شرق رود اردن (محل دقیق آن مشخص نیست) اردو زدند. ارتش داود نیز به آنجا وارد شده و آنها را شکست داد. ارتش اسرائیل در این نبرد **هفتصد ارابه** و **چهل هزار سوار** را نابود کردند (کتاب اول تواریخ ۱۹:۱۸ تلفات را هفت هزار ارابه و چهل هزار پیاده نوشته است. ویلیامز در رابطه با این ناهماهنگی می‌نویسد که در آن جنگ هنگ سواره نظام شامل ۴۰.۰۰۰ سرباز؛ ۷۰۰ ارابه سبک و هفت هنگ پیاده نظام شامل ۴۰.۰۰۰ سرباز و ۷.۰۰۰ ارابه سنگین بوده است). این نبرد آرامی‌ها را نسبت به قدرت داود متقاعد نمود، بنابراین با **داود صلح کرده** و دیگر از بنی عمون تقاضای کمک نکردند.

۲. سقوط داود (فصول ۱۱ و ۱۲)

الف) جنایت علیه بتشبع و اوریا (فصل ۱۱)

۱۱:۱-۵) مفسر معتبر کتاب مقدس آقای ماتیو هنری (Matthew Henry)، لغزش سنگین داود را از سه جهت بررسی کرده است: (۱) «غفلت داود از موقعیتش»؛ (۲) «افراط او در تنبلی و تن‌آسائی»؛ (۳) و «چشم چرانی». داود به جای اینکه در **انقضای سال** به جنگ برود، یوآب را به مقابله با بنی عمون فرستاد و خودش به آسایش در خانه پرداخت. اوقات بیهودگی غالباً منتهی به وسوسه‌های بزرگ می‌شود. یک روز **عصر**، داود در **پشت بام** بارگاهش ایستاده بود و از آنجا زنی زیبا را دید که مشغول شستن خویش است. داود با دیدن آن زن وسوسه شد و به تفحص در مورد او پرداخت و مشخص شد که نام او **بتشبع** و همسر اوریا یکی از جنگجویان دلاور ارتشش می‌باشد. داود به دنبال آن زن فرستاد و با او مرتکب زنا شد. زن پس از عمل زنا براساس رسوم طهارت، خود را طاهر ساخته و به **خانه خود برگشت**. مدتی بعد بتشبع متوجه شد حامله است و به داود اطلاع داد که حامله می‌باشد.

۱۱:۶-۱۳) آنگاه پادشاه نقشه‌ای کشید تا بر گناه خودش سرپوش بگذارد. نخست اوریا را از جبهه احضار کرد و وانمود کرد که می‌خواهد از پیشرفت یوآب در جنگ اطلاع یابد و بعد از اینکه اوریا گزارشات جبهه را به اطلاع داود رسانید، داود به او پیشنهاد کرد که به خانه رفته و استراحت کند، با این امید که شب را با زنش خواهد خوابید و وقتی که بچه متولد شد اوریا تصور خواهد کرد که بچه اوست. ولی اوریا نقشه داود را عقیم گذاشت و به جای اینکه به خانه‌اش برود **نزد در خانه پادشاه** خوابید. اوریا فکر کرد که شایسته نیست در خانه استراحت کند، در حالی که قوم او در جنگ بود. روز بعد داود در عین ناامیدی اوریا را **مست** کرد تا به

خانه‌اش برود، اما این سرباز وفادار باز هم به خانه‌اش نرفت. صداقت و وفاداری اوریا در تناقض کامل با رفتار پادشاه بود.

۱۱: ۱۴-۱۷) سپس داود که از رسوائی قریب‌الوقوعش می‌ترسید توسط اوریا مکتوبی برای یوآب فرستاد - و این نامه‌ای بود شامل دستور قتل اوریا که توسط خودش به یوآب تسلیم شد. پادشاه به یوآب فرمان داده بود «اوریا را در مقدمه جنگ سخت بگذارید»، جائی که مرگ اوریا حتمی بود، در این صورت اوریا زنده نمی‌مانست تا طفلی را که متولد خواهد شد، از آن خود ندادند. یوآب صحنه جنگ را طوری ترتیب داد که کشته شدن اوریا قطعی بود. او به قوای خود فرمان پیشروی داد، و سربازان اوریا که در مرکز به جلو حرکت کردند به سادگی مورد هدف تیراندازان بنی‌عمون که در روی قلعه قرار داشتند، قرار گرفتند. از نظر جنگ چنین استراتژی‌ای احمقانه بود، اما در حذف اوریا و بسیاری از سربازان وفادار به داود، استراتژی موفقیت‌آمیزی بود.

۱۱: ۱۸-۲۱) وقتی که یوآب گزارش واقعه را به داود داد، می‌دانست که پادشاه از شکست نظامی در آن جنگ عصبانی خواهد شد، و خواهد گفت «چرا برای جنگ به شهر نزدیک شدید؟» مگر نمی‌دانستید که ابیملک پسر جدعون (پربوشت) چنین کاری کرد و کشته شد؟ (ر.ک داوران ۹: ۵۰-۵۵). بنابراین یوآب با پیش‌بینی خشم پادشاه به فرستادگان گفت پادشاه را آگاه کنید که «بندهات اوریا حتی نیز مرده است»، چون فهمیده بود شنیدن این خبر خشم پادشاه را راجع به شکست نظامی آن جنگ، تسکین خواهد داد.

۱۱: ۲۲-۲۵) قاصدان آنچنانکه یوآب گفته بود، خبر را به داود رسانیدند. سپس داود یوآب را دلداری داده و به او گفت: در جنگ این مسائل اجتناب‌پذیر است، و مرگ اوریا نباید پیشروی را مختل کند، چونکه «شمشیر این و آن را بی تفاوت هلاک می‌کند.» بدین ترتیب داود مناقه کوشید تا گناه بزرگ خود را با توسل به تقدیر و اجتناب‌ناپذیر بودن مرگ، سرپوش نهد.

بعد از ایام سوگواری مرسوم برای اوریا، داود از بتشیع خواستگاری کرد و او را به زنی گرفت و مدتی بعد طفل متولد شد.

علت اینکه کتاب مقدس این صحنه از زندگی داود را گزارش داده است، همانا صداقت و صحت آن است. این گزارش بصیرتی صمیمانه در مورد مردم خدا و اینکه واقعاً چگونه افرادی بوده‌اند، به ما می‌دهد، که شامل تصاویری زشت و زیبا از شخصیت آنان می‌باشد. (یادداشت روزانه Scripture Union)

ب) اعتراف نزد خداوند (فصل ۱۲)

۱۲: ۱-۹) معمولاً عقیده بر این است که فاصله‌ای یکساله در بین فصول ۱۱ و ۱۲ افتاده است. مزامیر ۳۲ و ۵۱ حاصل اندوه و تأسف داود و سنگینی دست خداوند بر او، در این مدت می‌باشد. سپس ناتان نبی نزد داود آمد و مشکلی را با داود مطرح کرد و نظر او را جویا شد: «مرد ثروتمندی که گوسفندان بسیار داشت،

وقتی که میهمانی بر او وارد شد، دریغش آمد یکی از گوسفندان خود را کشته و از میهمانش پذیرائی کند، و به جای آن ماده بره کوچکی را که متعلق به یک مرد فقیر بود گرفت و آن را کشت و از میهمان خود پذیرائی کرد.» داود می‌توانست گناه دیگران را ساده‌تر از گناه خود دآوری کند، بنابراین با عصبانیت اعلام کرد که آن مرد ثروتمند می‌باید چهار برابر آنچه که از آن مرد فقیر گرفته است، به او رد نماید و مجازات او مرگ است. ناتان با عصبانیت انگشت اتهام خود را به سوی داود گرفت و گفت: «کسی که چنین کاری کرده است، تو هستی. خدا با فیض خود با تو برخورد نمود، تو را پادشاه ساخت، تو را ثروتمند ساخت، هر چیزی را که دلت می‌طلبید به تو داد. اما تو بتشبع را از اوریا گرفتی و او را کشتی تا گناه خود را بپوشانی.»

۱۲: ۱۰-۱۴) آنگاه خداوند، مجازات گناه پادشاه را اعلام کرد: شمشیر از خانه داود، دور نخواهد شد، زنان داود در پیش چشم او مورد تجاوز قرار خواهند گرفت (ر.ک دوم سموئیل ۱۶: ۲۲) و پسری که از بتشبع پیدا می‌کند، خواهد مرد. آنگاه داود به زانو در افتاد و توبه کرد و به گناهان خود برضد خداوند، اعتراف کرد. مورگان (Morgan) در تفسیر این آیات می‌نویسد:

توجه کنید به عبارت «نیز» در آیه سیزدهم. کسی که صادقانه به گناهش اعتراف کند، این امکان را برای خدا فراهم می‌سازد که گناه او را از او دور کند.

ناتان بلافاصله به داود اطمینان داد که جریمه گناه او بخشوده شده است و او نخواهد مرد ولی عواقب گناه او به دنبالش خواهد آمد. در واقع داود آنچنانکه در مورد آن مرد ثروتمند فتوا صادر کرده بود، چهار برابر آنچه را که ستانده بود رد کرد (ر.ک خروج ۲۲: ۱): بچاهش مرد، پسرش امنون مُرد (فصل ۱۳)، ابشالوم کشته شد (فصل ۱۸) و ادونیا اعدام شد (اول پادشاهان ۲).

۱۲: ۱۵-۲۳) وقتی که پسر کوچک داود بیمار شد، داود به دعا و روزه گرفتن پرداخت. او شدیداً محزون بود، ولی وقتی فهمید که بچه مرده است، روزه خود را شکست و غذا خورد و گفت که بچاهش دیگر نمی‌تواند باز گردد، ولی روزی خودش به بچاهش مطلق می‌شود. آیه ۲۳ منبع اعتماد عظیمی برای والدینی است که کودکان کوچک و شیرخواره خود را از دست می‌دهند. ماتیو هنری (Matthew Henry) در این مورد می‌نویسد:

والدین ایماندار دلیل بزرگی بر این امید دارند که بچه‌های کوچک خود را که در سن شیرخوارگی از دست داده‌اند، در دنیای دیگر ببینند، چونکه این وعده‌ای است که خدا به ما و نیاکان ما داده است و این وعده شامل کسانی است که توبه کرده و به گناه خود اعتراف می‌کنند، و مانند طفلان سبک بار می‌شوند.

ما می‌توانیم اطمینان داشته باشیم بچه‌هایی که قبل از رسیدن به سن تکلیف می‌میرند، به بهشت می‌روند، چونکه عیسی مسیح فرموده است: «ملکوت آسمانی از مثل اینها (کودکان) است» (متی ۱۹: ۱۴)

داود شناخت عمیقی از ذات خداوند به دست آورد و بدان وسیله به دآوری خدا گردن نهاد. داود قبل از مردن بچاهش خدا را ستایش کرد، چون می‌دانست که یهوه خدای رحمت است. ولی بعد از مردن بچاهش باز

هم خدا را ستایش کرد، چون می‌دانست که یهوه خدای عدالت است. او آنچه را که در پشت سرش بود فراموش کرد و نظم خدائی را گردن نهاد و چشم به آینده دوخت. او ناامید نشد، چون می‌دانست که خدا او را متبارک ساخته است.

۱۲: ۲۴ و ۲۵) بتشیع زن داود بار دیگر حامله شده و پسری برای داود زائید و او را سلیمان نامیدند که از سوی خداوند مقرر شد جانشین پدرش داود باشد. ناتان نبی سلیمان را **ویدا** (مقبول یهوه) نامید.

۱۲: ۲۶-۳۰) اینک به داستان حمله به ربه می‌رسیم که به علت گناه داود، متوقف مانده بود. چنین به نظر می‌رسد که یوآب تمام شهر را بجز بخشی از شهر که در بلندی‌ها بود تصرف کرده بود (ژوزفوس و نسخه NKJV می‌گویند که یوآب شهر آبها را محاصره و تسخیر آن را قطعی نمود). سپس به داود پیام فرستاد که بیاید و کار را یکسره کند و سهم خود را انجام دهد. یوآب آدم دمدمی مزاجی بود. گاهی قدرت واقعی ذاتی خود را نشان می‌داد، ولی رویهمرفته زرنگ، بی‌باک و طراح نابکاری بود. افتخار فتح ربه نصیب داود شد و **تاج طلائی** پادشاه ربه را صاحب شد، تاجی که وزنش **یک وزنه طلا** و مزین به سنگ‌های گرانبها بود، و بسیاری غنایم دیگر.

۱۲: ۳۱) اساتید کتاب مقدس در اینکه این آیه شارح مجازات ظالمانه بنی عمون توسط داود است و یا تشریح نوعی بیگاری ظالمانه در رابطه با امور کشاورزی و صنعتی است، توافق نظر ندارند. شق دوم بیشتر با روش داود نسبت به دشمنانش همخوانی دارد.

۳. مشکلات داود (فصول ۱۳-۲۰)

(الف) تجاوز امنون به تامار (۱۳: ۱-۱۹)

۱۳: ۱-۱۴) **ابشالوم** پسر داود از همسرش میکال بود، در حالی که امنون پسر دیگر داود از همسر دیگرش به نام اخینوعم بود، یعنی در واقع برادر ناتنی بودند. امنون عاشق تامار خواهر ابشالوم و خواهر ناتنی خود شد و درصدد طرح نقشه‌ای بود که با او همبستر شود. اما او دختری متقی و باکره بود. در این میان شخصی به نام یوناداب (پسر عموی امنون - آیه سوم) که از وضع آشفته امنون آگاه شد، راه حلی به او پیشنهاد کرد و آن این بود که امنون خود را به‌میریضی بزند و از پدرش تقاضا کند که خواهرش تامار او را پرستاری کند. این نقشه اجرا شد و امنون تامار را به عنوان پرستار به اطاق خود کشید و به اجبار به او تجاوز کرد.

۱۳: ۱۵-۱۹) امنون بعد از ارتکاب این خیانت، تامار را با خواری تمام از خود راند، آنچنانکه غالباً در این گونه هوس‌بازی‌ها واقع می‌شود. شهوت و نفرت بسیار به هم وابسته‌اند. امنون می‌خواست خود را از دست تامار خلاص کند، ولی تامار مایل به ترک آنجا نبود. بنابراین امنون تامار را به زور بیرون کرد، با این

امید که هر «آنکه از دیده برفت، از دل برود.» تamar بیرون آمده و جامه سوگ پوشید. خبر ماجرا به گوش ابشالوم رسید.

ب) انتقام ابشالوم از امنون و فرار او (۱۳: ۲۰-۳۹)

۱۳: ۲۰) ابشالوم به خاطر تسلی دادن به خواهرش تamar به او گفت موضوع را زیاد جدی نگیرد، ولی در دل نقشه انتقام از امنون را می‌کشید. تamar در خفت و خواری بی‌آنکه امید ازدواجی در آینده داشته باشد در **خانه برادر خود ابشالوم ماند**. این احتمالاً بدان معنی است که او دیگر ازدواج نکرد. شهوت گناهی است که معصومیت را لکه‌دار می‌کند.

۱۳: ۲۱) هر چند که داود از شنیدن این جریان بسیار **غضبناک شد** ولی امنون را تنبیه نکرد و سکوت او احتمالاً بدان جهت بود که خودش کمتر از امنون گناهکار نبود و همه این را می‌دانستند.

داود وظیفه خود را در این مورد خاص می‌دانست، اما دستش بسته بود. **گناه عمدی ابتکار عمل، آزادی سخن گفتن و شهادت را از انسان می‌ستاند.** (یادداشت‌های روزانه *Scripture Union*)

ممکن است این واقعیت که امنون نخست‌زاده داود (اول تواریخ ۳: ۱) و وارث تاج و تخت داود بود، داود را تحت تأثیر قرار داده باشد.

۱۳: ۲۲-۲۹) ابشالوم صبر کرد تا فرصت لازمه برای انتقام از امنون را به دست آورد. دو سال از آن ماجرا گذشته بود. مراسم پشم‌چینی گوسفندان مانند هر سال در نزدیکی بیت‌ئیل انجام می‌شد. اصرار ابشالوم مبنی بر حضور پسران پادشاه در مراسم پشم‌بری خوشایند داود نبود، چون احتمالاً نگران جان پسرش امنون بود. ولی ابشالوم موفق شد که همه پسران پادشاه از جمله امنون را که فرزند اول و ولیعهد داود بود، به مراسم **دعوت** کند. در این مراسم طبق یک قرار قبلی خادمان ابشالوم بر سر امنون ریخته و او را به قتل رسانیدند. بقیه شاهزادگان از ترس جان به اورشلیم گریختند.

۱۳: ۳۰-۳۶) آنگاه به داود خبر رسید که ابشالوم تمام **پسرانش** را کشته است! دیگر باره داود عزادار شد. اما **یوناداب** خبر را تصحیح کرد و به داود گفت که تنها، **امنون** کشته شده است و ابشالوم به خاطر تamar از او انتقام گرفته است. پسران داود به اورشلیم باز گشته و ماتم گرفتند.

۱۳: ۳۷-۳۹) و اما ابشالوم از ترس جان به **جشور** در سوریه که مادرش زندگی می‌کرد و تلمای پدر بزرگ اسمی‌اش پادشاه آنجا بود، گریخت. ابشالوم **سه سال** در **جشور** زندگی کرد. امنون از ابشالوم بزرگتر و تا زمان مرگش ولیعهد داود بود. با مرگ امنون ابشالوم رویای ولیعهدی را در خود پرورش داد. **داود پادشاه** پس از اینکه اندوهش در اثر گذشت زمان نسبت به مرگ امنون تسکین یافت، اظهار علاقه نمود که بار دیگر ابشالوم را ببیند.

ج) برگشت ایشالوم به اورشلیم (فصل ۱۴)

۱۴:۱) یوآب متوجه شد که داود مایل است که ایشالوم به اورشلیم برگردد. ولی اهالی اورشلیم می‌دانستند که ایشالوم قاتل است و باید اعدام گردد. بنابراین تصور عدم پذیرش ملت، داود را از آوردن ایشالوم به اورشلیم باز داشت.

۱۴:۲-۷) یوآب برای رفع این مشکل زنی دانشمند از تقوع (نزدیک بیت‌لحم) را با شرایطی مشابه وضعیت خانوادگی داود، به نزد داود آورد. آن زن تظاهر به عزاداری نموده و به داود گفت یکی از پسرانش، پسر دیگرش را کشته است. اینک مردم می‌خواهند پسر دیگرش را که زنده مانده است بکشند. بدین ترتیب نام و اعقاب او بر روی زمین محو خواهد شد. حال تکلیف او چیست؟

۱۴:۸-۱۳) پادشاه به آن زن گفت به خانه برگردد و منتظر پاسخ او بماند، باشد که راهی برای تیرئه قاتل پیدا کند، ولی آن زن خواهان پاسخ فوری داود بود، به این امید که داود را با تصمیمی که می‌گیرد، به دام بیانازد. آن زن عواقب بخشش پادشاه را بر خود پذیرفت ولی تصمیم را به عهده پادشاه گذاشت. داود پادشاه به او قول داد که این فرزند او خواهد ماند. به محض اینکه داود چنین وعده‌ای داد، آن زن داود را به دام انداخت و گفت اگر پادشاه این احسان را نسبت به پسر او مرئی می‌دارد، پس به چه سبب پسر آواره خود، ایشالوم را به نزد خود نمی‌خواند و او را نمی‌بخشد؟

آنچه که آن زن بدان تظاهر نمود، تصویری از وضعیت داود بود. یک پسر کشته شده و بستگان و فامیل می‌خواهند پسر دیگر که او را کشته است، کشته شود (آیه ۷). اما تصمیم داود نشان دهنده رأفت و جلوگیری از یک سلسله خونریزی بود که اکثراً در خاورمیانه و در میان بسیاری از نسل‌ها ادامه داشته است. ولی اصرار آن زن در نقل داستان اشاره به وضعیت حاکم بین داود و ایشالوم بود. داود با توجه به گناهی که مرتکب شده بود، و بخشش خدا را در یافته بود، متعهد بود که فرزند آواره‌اش، ایشالوم را مجدداً بپذیرد. (یادداشت‌های روزانه Scripture Union)

۱۴:۱۴) منظور آن زن این بود که آنچه که اتفاق افتاده است، چون آبی است که بر روی زمین ریخته شد، و منظور او مرگ امنون بود که دیگر نمی‌توان این آب را جمع کرد و یا امنون را زنده کرد. زندگی کوتاه‌تر از آن است که آن را صرف کشمکش‌های طولانی نمائیم. آخرین بخش آیه ۱۴ حاکی از این است که خدا فوراً جان گناهکار را نمی‌گیرد (آنچنانکه داود فهمیده بود)، بلکه تدبیرها می‌کند تا گناهکار آمرزیده و اصلاح شود. اگر خدا چنین می‌کند، پس چرا پادشاه چنین نکند؟

۱۴:۱۵-۲۳) آن زن به پادشاه گفت که با این انتظار نزد پادشاه آمده است که او نیز چون خداوند رحمت می‌آورد. او رحمت و بخشایش پادشاه را در مورد پسرش به دست آورده بود و اینک می‌خواست که پادشاه به پسر خود رحمت آورد. پادشاه حدس زد که تمام این نقشه‌ها طرح یوآب است، و آن زن نیز حدس پادشاه را تأیید کرد. بدین ترتیب داود پادشاه به یوآب دستور داد ایشالوم را علیرغم اینکه توبه نکرده بود، به اورشلیم

باز گرداند. این کار (پذیرش ایشالوم بدون اینکه توبه کرده باشد) عملی غیرمنصفانه از سوی داود بود و می‌بایست بهای آن را بپردازد.

۱۴:۲۴-۳۳) ایشالوم دو سال تمام در اورشلیم زندگی کرد، بدون اینکه اجازه داشته باشد به حضور پدرش برود (تشریح زیبایی و موهای ایشالوم، مندرج در این آیات فاکتوری بود برای جلب محبت مردم اسرائیل). بعد از دو سال ایشالوم سعی کرد با یوآب تماس برقرار کند، باشد که مقدمات ملاقات با پدرش را فراهم سازد، ولی یوآب تماس با او را رد کرد، بنابراین ایشالوم دستور داد **مزرعه جو** یوآب را به آتش کشیدند. این مسئله موجب شد که یوآب سریعاً دست به کار شده و مقدمات ملاقات ایشالوم را با پدرش فراهم ساخت.

هفت سال از زمانی که تamar مورد تجاوز قرار گرفته بود و پنج سال از مرگ امون گذشته بود. ایشالوم مدت پنج سال پدرش را ندیده بود. هر چند داود او را بخشیده بود و به جای اینکه او را مجازات کند، به اورشلیم باز گردانیده بود، ولی آنچه را که اتفاق افتاده بود، فراموش نکرده بود. ولی وقتی که داود و ایشالوم سرانجام یکدیگر را ملاقات کردند، ایشالوم بخشش کامل خود را از داود، گرفت. سپس ایشالوم احسان پدرش را به خود جلب کرد و از احسان پدر به عنوان سکوی پرتابی برای شروع انقلاب (فصول ۱۵-۱۸) استفاده نمود. داود از خون پسر خود درگذشت، ولی ایشالوم در عوض نقشه قتل پدر را کشید.

کارهای یوآب تماماً بر این محور بود که از لطف داود و ایشالوم که پادشاه آینده بود، برخوردار شود.

د) شورش ایشالوم و فرار داود (۱۵:۱-۱۸)

۱۵:۱-۶) از آن به بعد سودای پادشاهی در دل ایشالوم پیدا شد. بدین ترتیب مردانی گرد خویش جمع کرد و به **کنار دروازه** (جایی که مسائل شرعی و حقوقی حل و فصل می‌شد) می‌ایستاد و چنان عمل می‌کرد که گویی تنها کسی در اسرائیل است که نگران بهبود اوضاع مردم است. او عملاً پدرش را در حل و فصل موارد قانونی و شرعی محکوم به کوتاهی می‌کرد و می‌گفت اگر خودش پادشاه بود، مردم آن انصاف و عدالتی را که شایسته آنان بود، دریافت می‌کردند. بدین ترتیب ایشالوم **دل مردان اسرائیل** را می‌فریفت.

۱۵:۷-۱۲) بعد از گذشت **چهار سال** (برطبق نسخه LXX، آرامی، ژوزفوس و حاشیه بر NKJV)، ایشالوم با تظاهر به ادای **نذری** که در هنگام تبعیدش کرده بود، از داود اجازه گرفت که به **حبرون** برود. حبرون قبل از آن مرکز حکومت اسرائیل بود، ولی داود مرکز حکومت را به اورشلیم انتقال داده بود. در ضمن حبرون زادگاه ایشالوم بود. آن **دویست نفری** که همراه ایشالوم بودند از نیت واقعی ایشالوم مبنی بر جانشینی پادشاه چیزی نمی‌دانستند! **اخیئوفل** یکی از مشاوران داود و پدر بزرگ بتشبع (ر.ک ۲۳:۳۴) و

بسیاری دیگر در این **فتنه** به ابشالوم پیوستند. شاید هدف اختیوفل در پیوستن به ابشالوم، گرفتن انتقام از داود بود که به نوه‌اش بتشیع آن رفتار ناشایست را به عمل آورده بود.

۱۵:۱۳-۱۸) داود از این توطئه آگاه شد و فهمید که موقعیت خطرناک است. آنگاه با گروهی از همراهان تصمیم به ترک اورشلیم گرفت. بدین ترتیب داود بلافاصله **اهل خانه** را جمع کرده در **بیت مرحق** در خارج از شهر اورشلیم ساکن شد. اما **ده تن** از **کنیزهای پادشاه** برای **نگهداری خانه** در اورشلیم ماندند.

ه) دوستان و دشمنان داود (۱۵:۱۹ الی ۱۶:۱۴)

۱۵:۱۹-۲۲) در میان کسانی که همراه داود اورشلیم را ترک کردند گروهی فلسطینی بودند که **جت** را ترک کرده بودند و به داود پیوسته بودند. یکی از این افراد **اتای جتی** بود. وقتی **اتای جتی** از داود تقاضا کرد همراهش برود، پادشاه به او اصرار نمود که برگردد. گذشته از آن او یهودی نبود، او یک تبعیدی بود و تازگی‌ها به مقامی رسیده بود و موقعیت داود نیز بسیار نامطمئن بود. اما **اتای** منصرف نشد. او مصمم بود که به پادشاه بپیوندد، دیگر برایش مهم نبود چه پیش می‌آمد. داود وفاداری این شخص غیریهودی را با اجازه دادن به او در همراه بودن پادشاه در تبعید، پادشاه داد و **اتای گفت «هر جایی که آقا پادشاه خواه در موت و خواه در زندگی، باشد، بنده تو آنجا خواهد بود.»** ایمانداران باید، همچون **اتای** که پادشاه را در ایام مطرود بودنش، متابعت کرد، پادشاه پادشاهان را متابعت کنند.

۱۵:۲۳) پادشاه و همراهان از **نهر قدرون** واقع در شرق اورشلیم **عبور کردند** و به سوی دره اردن رفتند، جایی که هزاران سال بعد بزرگترین پسر داود در هیئت یک پادشاه مطرود، چادرچاپای او نهاد (یوحنا ۱:۱۸). داود از **قدرون** عبور کرد و برای نجات جان خویش گریخت و مسیح از وادی **قدرون** عبور کرده و برای دعا وارد باغ جتسیمانی شد و می‌رفت تا زندگی خود را فدیة دهد تا بسیاری نجات یابند.

۱۵:۲۴-۲۹) **صادوق** و **ابیاتار** که کاهنان بودند با **تابوت عهد** از شهر بیرون آمدند تا همراه داود به تبعید بروند. اما داود آنها را به اورشلیم باز گردانید به این امید که **خداوند** اجازه برگشت به او خواهد داد. همچنین به کاهنان گفت که وجود آنها در **اورشلیم** کمک بیشتری به او خواهد بود (به عنوان ستون پنجم در میان مردان ابشالوم). داود گفت در حاشیه رود اردن توقف خواهد کرد و منتظر اخبار در رابطه با شورش ابشالوم خواهد ماند.

داود به جای اینکه از تبعید ناخواسته‌اش متأثر شود، فروتنانه خود را به خدا سپرد تا خدا اجازه عمل به او بدهد. مزمور سوم بر اساس عنوانش در بیان این واقعه سروده شده است. در این مزمور می‌خوانیم که توکل داود به خدا در هنگامی که طوفان‌ها به او هجوم می‌آورند، تزلزل‌ناپذیر است.

۱۵:۳۰-۳۷) داود با همراهان وفادارش با اندوه بسیار از **کوه زیتون** بالا رفته و برای شکست نقشه‌های اخیوتوفل که با داود دست به یکی کرده بود، دعا کردند. **حوشای آر کی** داود را در قله کوه زیتون ملاقات کرد. داود از حوشای تقاضا کرد به اورشلیم برود و تظاهر به وفاداری نسبت به ابشالوم بنماید. حوشای بدین ترتیب می‌توانست نقشه‌های اخیوتوفل را خنثی کند. حوشای می‌توانست به کمک **صادوق** و **ابیاتار** که در اورشلیم بودند اخبار مهم را توسط پسران کاهنان به داود برسانند. حوشای درست هنگامی که ابشالوم وارد اورشلیم شد تا حکومت را در دست بگیرد، وارد اورشلیم شد.

۱۶:۱-۴) بعد از اینکه داود از قله کوه زیتون فرود آمد، **صیبا خادم مفیوشت** با توشه فراوانی از غذا و شراب، و دو الاغ آراسته، داود را ملاقات نمود، وقتی داود احوال مفیوشت را از او پرسید، صیبا به دروغ گفت که (۱۹:۲۷) پسر یوناتان به امید بازگشت پادشاهی به خاندان شاول و ولیعهدی خودش در اورشلیم مانده است. داود این دروغ را باور کرد و دستور داد که **مایملک** مفیوشت به صیبا داده شود.

۱۶:۵-۱۴) وقتی داود از راه اریحا به **بحوریم** رسید، یکی از قبایل **خاندان شاول** به نام **شمعی** شروع به ناسزا گفتن به داود نمود و او را متهم به کشتار خاندان شاول کرد. **ابشای** یکی از افسران داود، خواست که همانجا شمعی را بکشد ولی پادشاه به او اجازه نداد. داود بر آن عقیده بود که شاید خداوند شمعی را فرستاده است تا او را **دشنام** دهد و اشاره کرد وقتی که پسر ابشالوم قصد جانم را دارد، پس چه جای تعجب است که عضوی از خاندان شاول قصد کشتن مرا داشته باشد؟ همچنین شاید داود مرگ اوریا را به یاد آورد و نتیجه گرفت که تهمت‌های شمعی بی‌پایه نیست. داود امیدوار بود که عداوت بیش از حد شمعی شاید موجب شود خداوند به او رحمت آورد. وقتی که داود و همراهانش به سوی اردن می‌رفتند شمعی همچنان به تعاقب و سنگ باران آنها و خاک افشانی ادامه می‌داد. سرانجام پادشاه تبعید شده به رود اردن رسید و در آنجا **استراحت کردند**.

(و) مشاوران ابشالوم (۱۶:۱۵ الی ۲۳:۱۷)

۱۶:۱۵-۱۹) اینک به اورشلیم بر می‌گردیم، به جایی که ابشالوم وارد شده و قصد دارد زمام امور را در دست بگیرد. در این وقت **حوشای** وارد اورشلیم شده و به نزد ابشالوم می‌رود و شدیداً به او اظهار وفاداری می‌کند. در گام اول ابشالوم نسبت به وفاداری او مشکوک می‌شود ولی سرانجام او را می‌پذیرد.

۱۶:۲۰-۲۳) اولین توصیه اخیوتوفل به ابشالوم این بود که با ده کنیز داود که برای نگهداری خانه در اورشلیم مانده‌اند، بخوابد. چنین عملی هرچند ناشایست بود ولی تحقیری غیر قابل بیان نسبت به داود محسوب می‌شد، که امکان هرگونه آشتی را منتفی می‌ساخت و راه را برای تصاحب تاج و تخت مهیا می‌ساخت. ابشالوم توصیه اخیوتوفل را پذیرفت و به بام حرم پادشاهی رفت و در **نظر تمامی بنی اسرائیل**، با کنیزان پدرش خوابید، بدین ترتیب نبوت ناتان نبی در ۱۱:۱۲ و ۱۲ تحقق یافت.

راهکار اخیئوفل در آن روزها بسیار منفور بود، ولی ابشالوم بلافاصله، آنچنانکه پدرش داود انجام داده بود، آن سفارش را انجام داد. ولی وقتی به یاد آوریم که اخیئوفل پدر بزرگ بتشیع بود، متوجه می‌شویم که چگونه میل انتقام او را وادار به اخذ چنین تصمیمی نمود.

۱۷:۱-۴) اخیئوفل که در اولین مشاوره‌اش با ابشالوم موفق شده بود، دیگر بار به ابشالوم توصیه کرد که اجازه دهد او دوازده هزار نفر را برگزیده و به داود حمله کند و او را بکشد و پیروانش را به اورشلیم باز گرداند.

۱۷:۵-۱۴) ابشالوم از طرح اخیئوفل راضی شد، اما تصمیم گرفت که حوشای ارکی را طلبیده و از او نیز نظرخواهی کند. این فرصتی بود که حوشای در انتظارش بود. حوشای اظهار داشت مشورتی که اخیئوفل داده است، این مرتبه خوب نیست، از آن گذشته داود و مردانش مثل خرس زخمی در انتظار حمله و انتقامند و به شدت با دشمنان خواهند جنگید، گذشته از آن داود عاقل‌تر از آن است که شب را در میان لشکریانش باشد، بلکه خود را در غاری در گوشه‌ای پنهان می‌کند و اگر حمله اخیئوفل موفق نباشد مردم اسرائیل وحشت زده می‌شوند و فرصتی که ابشالوم به دست آورده است، بر باد خواهد رفت. حوشای یک طرح جایگزین ارائه داد که حاکی از وفاداری او به ابشالوم می‌نمود ولی در واقع طرحی بود که این فرصت را برای داود به وجود می‌آورد که هرچه دورتر بگریزد و مرگ احتمالی ابشالوم هم در این طرح مطرح بود. او به ابشالوم یک بسیج عمومی شامل تمام نیروهای اسرائیل را تحت فرماندهی خود ابشالوم پیشنهاد داد. چنین ارتشی شکست‌ناپذیر می‌بود و حمله یا فرار داود در مقابل این ارتش غیرممکن خواهد بود. ابشالوم طرح حوشای را پذیرفت و طرح اخیئوفل را رد کرد، آنچنان که داود، دعا کرده بود (۱۵:۳۱).

۱۷:۱۵-۱۷) حوشای بلافاصله خبر را به صادق و ابیاتار کاهن رسانید و به آنها گفت داود را آگاه سازند که از رود عبور کرده و به سلامت دورتر برود. کاهنان توسط یک کنیز خبر را به پسرانشان که در عین روجل و در حوالی شهر توقف کرده بودند، رسانیدند.

۱۷:۱۸-۲۲) با این وجود غلامی از این ملاقات مخفیانه آگاه شد و خبر را به ابشالوم رسانید. اما پسران کاهنان یعنی یوناتان و اخیمیس، خود را در چاه خشکی در بیت‌لحم پنهان کردند تا این که تعاقب‌کنندگان آنها بروند. سپس از چاه بیرون آمده و به سلامت گریختند و خبر را به داود رسانیدند. داود و تمامی همراهانش از رود اردن گذشتند و این مرز طبیعی را بین خود و نیروهای ابشالوم پشت سر نهادند. سپس داود به سوی محتایم شهری در سرزمین جلعاد رفت.

۱۷:۲۳) اما اخیئوفل چون دید نقشه‌اش با شکست مواجه شد، و چون حدس زد که داود در این جنگ موفق می‌شود، به شهر خود باز گشت و در خانه‌اش خود را حلق‌آویز کرد. اخیئوفل چه در حیات و چه در مرگش تصویری از یهودای اسخریوطی بود.

ز) مردن ابشالوم و اندوه داود (۱۷:۲۴ الی ۱۹:۸)

۱۷:۲۴-۲۶) ابشالوم که **عماسا** را به جای **یوآب** فرمانده لشکرش کرده بود، از اردن تا جلعاد به تعقیب پدرش پرداخت. پدر **عماسا** از ابتدای تولدش یک **نفراسماعیلی** بود (ر.ک اول تواریخ ۲:۱۷) ولی از نظر مذهبی یک اسرائیلی محسوب می‌شد. او (**عماسا**) خواهرزاده داود و پسرخاله او و اولین پسر عموی داود از **یوآب** بود.

۱۷:۲۷-۲۹) وقتی که داود در **محتایم** اردو زد، سه مرد با مقدار کافی غذاهای فاسد نشدنی برای داود و سربازانش نزد او آمدند، این سه مرد عبارت بودند از **شوبی**، **ماکیر** و **برزلانی**.

شوبی پسر **ناحاش** پادشاه گذشته بنی عمون بود. برادر **شوبی** به نام **حانون** احسان پادشاه را رد کرده بود و بدان جهت بنی عمون را درگیر مصیبت بزرگی نمود (فصل دهم). اما **شوبی** هر چند از ابتدای تولد یک نفر بی‌طرف بود بیش از یهودیان هوای پادشاه را داشت، بدین جهت بسیاری از غیریهودیان او را از خود راندند (ر.ک یوحنا ۱:۱۱).

ماکیر سال‌ها در خدمت **مفیوشت** بود، تا اینکه داود **مفیوشت** را به اورشلیم آورد (۹:۳-۵). او **مفیوشت** را خدمت می‌کرد هر چند که مفلوج و پادشاهی مخلوع بود. آنهایی که امکانات خود را برای یاری رسانیدن به هدف والای مسیح در اختیار او می‌نهند از محبت صد چندان او، آنگاه که در جلال خود باز می‌گردد، برخوردار می‌شوند.

برزلانی داود را در تمام ایامی که در **محتایم** بود، پذیرائی کرد. او مرد بسیار ثروتمندی بود و چونکه پیرمرد و حکیم بود حمایت‌های او از داود به منزله تربیت او بود (۱۹:۳۱-۳۹). داود در بستر مرگش به سلیمان پسرش وصیت کرد که پسران **برزلانی** را در بارگاه منصب شایسته‌ای اعطا نماید (اول پادشاهان ۲:۷). مسیح کسانی را که به او خدمت کرده‌اند، فراموش نمی‌کند و آنها را در ملکوت خود مفتخر خواهد نمود.

۱۸:۱-۵) داود ارتش خود را به سه بخش تقسیم کرد، دسته اول را به **یوآب**، و دسته دوم را به **ابیشای** و دسته سوم را به **آتای** سپرد، و خود پادشاه نیز قصد همراهی با سپاهش را در جنگ پیش رو را داشت، ولی سرداران داود او را تشویق کردند که در شهر بماند، و در صورتی که نیاز به کمک داشتند، به کمک آنها بشتابد. هنگامی که سپاهیان داود از شهر بیرون می‌رفتند به آنها سفارش اکید نمود که «**به خاطر من با ابشالوم جوان به رفق رفتار نمائید.**»

۱۸:۶-۹) جنگ بین طرفین در **جنگل افرایم** در شرق اردن و نزدیک **محتایم** آغاز شد. تلفات سپاهیان ابشالوم در آن روز عمدتاً به دلیل موقعیت جنگ در جنگل، به بیست هزار نفر رسید. ارتش داود در این جنگ

پیروز شد، به طوری که ابشالوم به جنگل گریخت اما در حین فرار در حالی که بر قاطرش سوار بود سرش بین شاخه‌های بزرگ بلوط گیر کرد و قاطر از زیرش گریخت و او بین زمین و آسمان معلق ماند. بدین ترتیب آن بخش از بدن ابشالوم که پرباد بود کوبیده شد و این به معنی سقوط او بود.

۱۸:۱۰-۱۵) کسی که موقعیت ابشالوم را به یوآب اطلاع داد، مورد سرزنش یوآب قرار گرفت که چرا ابشالوم را نکشته است و چنانچه او را می‌کشت ده مثقال نقره به او می‌داد. قاصد توضیح داد که هرچقدر پول به او داده می‌شد، از دستور پادشاه سرپیچی نمی‌کرد، چون اگر ابشالوم را می‌کشت خواه ناخواه خبرش به داود می‌رسید، و یوآب دیگر نمی‌توانست از او نزد پادشاه شفاعت کند. یوآب که حوصله‌اش از این صحبت‌ها سر رفته بود به محل رفت سه تیر به شکم ابشالوم زد و به ده جوان سلاح‌دار همراهش فرمان داد ابشالوم را بکشند. تمام این جریان‌ها بر ضد فرمان شاه ولی در جهت خیریت پادشاه بود. داود بارها از مجازات پسرانش به خاطر جرائمی که مرتکب شده بودند، چشم‌پوشی کرده بود، بنابراین، این مهم به عهده دیگران محول شد.

۱۸:۱۶-۱۸) به محض اینکه ابشالوم کشته شد، یوآب دستور توقف جنگ را صادر کرد، چونکه وظیفه اصلی او به اتمام رسیده بود. جسد ابشالوم را در حفره‌ای بزرگ در جنگل انداختند و با توده سنگ‌های بسیار پوشاندند. ابشالوم سه پسر داشت (۲۷:۱۴) ولی آنها احتمالاً مرده بودند و ابشالوم وارثی نداشت. در نتیجه برای خود بنای یادبودی در وادی ملک که احتمالاً در نزدیک اورشلیم قرار داشت ساخته بود که تا امروز (زمان نگارش کتاب) به نام او یاد ابشالوم خوانده می‌شود.

۱۸:۱۹-۲۳) آخیمعس داوطلب شد که خیر کشته شدن ابشالوم را به داود برساند، اما یوآب او را بازداشت. آخیمعس به آوردن اخبار خوب مشهور بود (آیه ۲۷)، و اگر خبر مرگ ابشالوم را به داود می‌رسانید، در واقع نه یک مژده، بلکه خبر بدی به او می‌رسانید. بنابراین یوآب کوشی را مأمور رسانیدن خبر به داود کرد. ولی وقتی که کوشی به دنبال کارش رفت، آخیمعس به یوآب اصرار کرد که او هم برود، حتی اگر پاداشی هم از داود نگیرد برایش مهم نیست (آخیمعس بر این باور بود که هر کس خبر کشتن ابشالوم را به داود بدهد، جایزه می‌گیرد!). بالاخره یوآب با تقاضای او موافقت کرد و او هم به راه افتاد و به سرعت کوشی را پشت سر گذاشت.

۱۸:۲۴-۳۰) از آن سو داود در میان دو دروازه منتظر رسیدن خبر از جبهه جنگ بود که دیده‌بان خبر داد که دنده‌ای دارد نزدیک می‌شود و به دنبال او دنده‌ای دیگر. وقتی که داود شنید که دنده اول شبیه آخیمعس است، خود را برای شنیدن یک خبر خوش آماده کرد، چونکه آخیمعس درگذشته همیشه حامل اخبار خوش بود. آخیمعس پیش آمد و خبر سرکوبی شورش را به اطلاع داود رسانید. ولی وقتی داود احوال ابشالوم را از او پرسید، جرئت بیان حقیقت را به خود نداد و پاسخی مبهم به داود داد مبنی بر اینکه هنگامه عظیمی دیده است اما چیزی از جزئیات آن نمی‌داند.

۱۸: ۳۱-۳۳) ولی وقتی که کوشی رسید، به داود اطلاع داد که دشمنانش شکست خورده‌اند. پادشاه از او راجع به احوال ایشالوم پرسید ولی پاسخ دوپهلوی کوشی مبنی بر اینکه «دشمنان آقا، پادشاه، و هر که برای ضرر تو برخیزد، مثل آن جوان باشد» بدین معنی بود که ایشالوم مرده است. این خبر موجب اندوه فراوان داود شد و نوحه او را در مرگ ایشالوم در آیه ۳۳ می‌خوانیم. مردن ایشالوم اندوه بزرگی در زندگی داود بود و مشکل است بپذیریم که داود یوآب را به خاطر مرگ ایشالوم بخشیده باشد.

۱۹: ۱-۸) اندوه داود در مرگ ایشالوم به حدی بود که پیروزی را در کام مردم تبدیل به ماتم نمود. آنها احساس کردند که به جای اینکه پیروز باشند، قربانی شده‌اند. یوآب آشفته از این اوضاع از پادشاه گله کرد و شاکه شد که به نظر می‌رسد داود دشمنان خود را به پیروان وفادار خود ترجیح می‌دهد، و نسبت به کسانی که زندگیش را نجات داده‌اند بی‌لطفی می‌کند و سپس تهدید کرد چنانچه داود بلافاصله محبت خود را نسبت به مردمش اعلام نکند، همه آنها همان شب به او پشت می‌کنند و تنهائش می‌گذارند. داود نیز تقاضای یوآب را پذیرفت و در دروازه شهر با مردم صحبت کرد.

ح) برگشت داود از تبعید (۱۹: ۹-۴۳)

۱۹: ۹-۱۰) در این موقع سرزمین اسرائیل دچار اغتشاش شد. همه مردم با هم در بحث و جدل بودند. داود پادشاه که آنها را از دست فلسطینیان نجات داده بود، اینک در تبعید بود و ایشالوم حاکم خودگمارده کشته شده بود. اینک وقت آن رسیده بود که داود به تاج و تخت خود برسد و می‌پرسیدند: «پس الان شما چرا در بازآوردن پادشاه تأخیر می‌نمائید؟» و این سؤال شایسته‌ای برای کلیسای امروز است.

۱۹: ۱۱-۱۵) وقتی داود شنید که ده قبیله اسرائیل اظهار تمایل می‌کنند که او به سلطنت برگردد، دو کاهن را نزد مشایخ یهودا فرستاد و پرسید چرا باید وابستگان خونی‌اش، آخرین کسانی باشند که خواهان برگشت پادشاه باشند؟ یهودا ایشالوم را در قیامش بسیار کمک کرده بود.

داود تصمیم گرفت یوآب را از فرماندهی لشکر برکنار کند (احتمالاً بدین جهت که ایشالوم را کشته بود) و عماسا را به جای او منصوب کند. عماسا خواهرزاده داود بود که قبلاً فرمانده لشکر ایشالوم بود. از دیدگاه ظاهری چنین به نظر می‌رسد که داود وفاداران را مجازات و عاصیان را پاداش می‌دهد و حکومت داود مایل به ثبات سیاسی نیست. ولی این حرکت دل مردان یهودا را مثل یک شخص [واحد] نسبت به داود، مایل گردانید و همگی یکدل و یک زبان پیام خوشامد به داود فرستادند.

۱۹: ۱۶-۲۳) شمعی که پیش از این داود را دشنام داده بود و صیبا که به ایشالوم تهمت زده بود، با شتاب به رود اردن آمدند تا پادشاه برگشته از تبعید را ملاقات کنند. عذر تقصیر شمعی احتمالاً صادقانه نبود، بلکه صرفاً می‌خواست اینک که داود در موضع قدرت است، از مجازات فرار کند. ابیشای وقتی این صحنه را دید

به هیجان آمده و از داود خواست که شمعی به خاطر ناسزائی که به پادشاه گفته بود بکشد. اما داود او را ساکت کرد و در عوض به شمعی قول داد که در امان خواهد ماند، ولی ناسزاهای شمعی را فراموش نکرد. او بعدها به سلیمان دستور داد با این مرد بنیامینی بددهان و هتاک قاطعانه برخورد کند (اول پادشاهان ۸:۲ و ۹).

۱۹:۲۴-۳۰) **مفیوشت** هم برای ملاقات با پادشاه وارد شد. از ظاهر او پیدا بود از آغاز تبعید شدن داود تاکنون، ماتم گرفته است. او واقعاً علیرغم تهمت ناروایی که **صیبا** به او زده بود، به شاه وفادار بود. پادشاه نخست او را ملامت کرد که چرا همراه او به تبعید نیامده است. **مفیوشت** توضیح داد که از خادمش **صیبا** خواسته بود **الاغش** را بیاراید (زین کند) تا به دیدار پادشاه برود، اما **صیبا** کوتاهی کرد و او نتوانسته کاری انجام دهد، چونکه **مفیوشت** مفلوج بود. او صراحتاً اظهار داشت که **صیبا** به او تهمت ناروا زده است، ولی حال که پادشاه برگشته است همه چیز را به دست او می‌سپارد. وقتی داود غیرمنصفانه فرمان داد که **صیبا** و **مفیوشت** زمین را بین خود تقسیم کنند، پسر مفلوج یوناتان وفاداری قلبی خود را با این جمله نشان داد: «او (صیبا) همه را بگیرد چونکه آقا، پادشاه به سلامتی به خانه خود برگشته است.»

۱۹:۳۱-۳۹) **برزلانی** پیرمرد **هشتاد ساله جلعادی** یکی دیگر از دوستان واقعی داود بود. او همان کسی است که در **محتایم** از پادشاه مراقبت کرده بود و اینک در راه اردن به داود پیوسته بود. داود او را دعوت کرد تا با او به اورشلیم بیاید و به او قول داد که از او مراقبت به عمل خواهد آورد. اما **برزلانی** به علت کهولت سن و ناتوانی خودش در تمیز بین **نیک و بد**، ضعف ذائقه و شنوائی، این دعوت را نپذیرفت و همراه با پادشاه **اندکی بعد** از اردن رفت و سپس به شهر خود باز گشت. او یکی از همراهان خود به نام **کمهام** را (شاید پسرش) پیشنهاد کرد که همراه داود به اورشلیم برود، و داود با خوشحالی قبول کرد.

۴۰-۱۹-۴۳) جمع کثیری از **تمامی قوم یهودا** و نیمی از سایر قبایل اسرائیل تشکیل شد تا پادشاه را به اورشلیم برسانند.

نظر به اینکه قوم یهودا جایگاه شایسته‌ای در بازگرداندن پادشاه، آنهم بدون دعوت از ده قبیله دیگر در پیوستن به خودشان، به دست آورده بودند، کشمکش درون قومی فزونی گرفت. یهودا می‌گفت که داود **خویش** آنهاست و از اینکه داود را به اورشلیم باز گردانیده‌اند نفعی بیشتر از دیگران به دست نیاورده‌اند. ده قبیله دیگر اسرائیل می‌گفتند حق ما نسبت به داود، ده برابر یهودا است. درشت‌گوئی‌های یهودا نشانه‌ای بود از یک مشکل جدی که در پیش روی آنان نهفته بود.

(ط) گردن‌کشی و مرگ شبع (فصل بیستم)

۲۰:۱-۲) در این میان مرد شریبری به نام شَبْع از قبیله بنیامین (و احتمالاً یکی از بستگان شاول) سخنان بنی‌یهودا (۴۲:۱۹) را بل گرفته و به آنها باز گردانید و این آغاز یک شورش بود. **جمیع مردان یهودا مدعی** بودند که داود از آن ایشان است. اینک شبع با گستاخی اعلام نمود که ده قبیله اسرائیل دیگر سهمی از داود ندارند و باز گشتند و تنها قبیله یهودا داود را مشایعت نمودند. وقایع بعد حاکی از این است که شبع پیروان نسبتاً کمی داشت. عبارت «**تمام مردان اسرائیل**» اشاره به آن دسته از اسرائیلیان است که داود را ترک کرده و به شبع پیوستند.

۳:۲۰) وقتی به اورشلیم رسیدند، پادشاه ده کنیزی را که برای حفاظت خانه در اسرائیل بجا نهاده و بعداً بشالوم آنها را بی‌حرمت کرده بود، یافت. داود ترتیبی داد که آنها در خانه‌ای تحت نظر (محروس) زندگی کنند و دیگر نزد آنها نرفت و آنها تا آخر عمر **بیوه** ماندند.

۷:۴-۲۰) اینک یوآب از فرماندهی لشکر معزول شده بود و **عماسا** فرمانده شورش ایشالوم، فرمانده سپاه داود بود. پادشاه به **عماسا** دستور داد **مردان یهودا** را در عرض سه روز جمع کند تا شبع رهبر شورشیان را تعقیب و دستگیر نمایند. به دلایل ناگفته‌ای چند، **عماسا** نتوانست در موعد مقرر وظیفه خود را انجام دهد، بنابراین داود به **ابیشا** دستور داد فرماندهی سپاه را به عهده گرفته و با دسته‌ای که فراهم می‌سازد شبع را تعقیب کند تا او را از پناه گرفتن در **شهرهای حصاردار** باز دارد. یوآب نیز در زمره کسانی بود که همراه ابیشای بودند.

۱۰:۸-۲۰ - الف) وقتی که گروه ابیشای به **سنگ بزرگی** در **جبعون** رسیدند، **عماسای** که در جبعون بود به استقبال آنها آمد. یوآب ملبس به **ردای جنگی** به استقبال **عماسای** رفت و در این اثنا **غلاف شمشیر** از بندش رها گشت و به زمین افتاد و یوآب ناچار شد شمشیرش را به دست بگیرد. چنین به نظر می‌رسد که او عمداً **غلاف شمشیرش** را جدا کرده بود تا شمشیر را در دست داشته باشد. او با شمشیر در دست به سوی **عموزاده** خوش باورش رفت و با اظهار صمیمیت ریش **عماسا** را گرفت (رسم متداولی در آن زمانه برای اظهار صمیمیت) و او را به آغوش کشید و **بوسید**، سپس با دست دیگر شمشیر خود را با یک ضربت در شکم **عماسا** فرو برد و او را مجروح کرد.

۱۳:۱۰-۲۰ - ب) افراد گروه با مشاهده **عماسای** که در **میان راه** در **میان خون خود می‌غلتید** از حرکت باز ماندند و حرکت نکردند تا زمانی که **عماسای** در شرف مرگ را به کناری کشیدند و رویش را پوشانیدند.

۲۲:۱۴-۲۰) تعقیب شبع گروه را به شمال و شهر **بیت معکه** رسانید. این شهر در شمال آبهای «**مروم**» (Merom) واقع شده بود. این شهر به خاطر ساکنین دانایش مشهور بود. وقتی که یوآب شهر را محاصره کرد، **زنی حکیم** از بالای **دیوار شهر** یوآب را صدا زد و از او تقاضای ملاقات نمود. یوآب آن زن را پذیرفت و آن زن از یوآب پرسید که چرا می‌خواهد **شهر و مادری** را که در اسرائیل همیشه به دانائی و حکمت

ضرب‌المثل بوده است، نابود کند. وقتی یوآب به او گفت که فقط به دنبال شبع رهبر شورشیان است که در شهر پنهان شده است، آن زن گفت اهالی شهر را متقاعد می‌کند که شبع را بکشند و قول داد که: «اینک سر شبع را از روی حصار نزد تو خواهند انداخت.» به محض اینکه این امر تحقق یافت یوآب کرنا را نواخته و به اورشلیم باز گشتند. شورش شبع احتمالاً در طی یک هفته سرکوب شد.

۲۰:۲۳-۲۶) داود یوآب را معزول و نخست عماسای (۱۳:۱۹) و بعد ابیسا را (۶:۲۰) را به جای او منصوب نموده بود. اما یوآب دوباره منصب خود را به عنوان فرمانده سپاه به دست آورد.

اسامی فرماندهان مهم پادشاه که در آیات ۲۳-۲۶ آمده است، با تغییرات اندکی که همان لیستی است که در ۸:۱۵-۱۸ مذکور است: یوآب، سردار سپاه؛ بنایاهو، محافظ داود؛ یهوشافات، وقایع‌نگار؛ شیوا کاتب یا تندنویس، صادق و ابیاتار، کاهنان (در لیست پیشین کاهنان صادق و اخیملک بودند). تنها فرق موجود با لیست پیشین اضافه شدن ادورام به عنوان رئیس مالیات گیرندگان و عیرای به عنوان کاهن داود است، و نامی از پسران داود به عنوان کاهن در اینجا به میان نیامده است.

۴. ضمیمه (فصول ۲۱-۲۴)

باقیمانده کتاب سموئیل در واقع نوعی ضمیمه است که به تشریح وقایع برجسته در ایام پادشاهی داود می‌پردازد، هرچند که فاقد نظم تاریخی می‌باشند (نظم تاریخی این وقایع در کتاب اول پادشاهان ادامه می‌یابد).

الف) قحطی و خاتمه آن (فصل ۲۱)

۲۱:۱) اولین رویداد ایام داود، قحطی بود که سه سال ادامه یافت. وقتی داود در حضور خداوند علت قحطی را سؤال کرد، خداوند گفت قحطی را به دلیل اینکه شاول عهدش را با جبعونیان نقض کرد، نازل کرده است. این قوم کافر و خدانشناس یوشع را فریب داده بودند که قرارداد صلح با آنها منعقد کند. اما شاول قرارداد را فسخ کرد و در صدد نابودی جبعونیان برآمد، و این حقیقتی است که قبلاً در عهد عتیق اشاره نشده است. عبارت «خاندان خونریز» شاید اشاره به نسل شاول باشد که نقش عمده‌ای در کشتار جبعونیان به عهده داشتند. (آیات ۲ تا ۹) و بدین جهت مجازات آنها عادلانه بود. شاید ظاهراً تنبیه ملتی برای خیانتی که یک نفر در گذشته انجام داده و اینک در قید حیات نیست، عادلانه نباشد، ولی قرن‌ها قبل از آن همین قوم به خداوند سوگند یاد کرده بودند که به جبعونیان صدمه‌ای نخواهند زد (ربک یوشع ۹:۱۹ و ۲۰)، و قحطی به این سبب آمد که این سوگند نقض شده بود. گذشت زمان تأثیری در اجرای عدالت خدا ندارد.

۲۱:۲-۹) اما داود جبعونیان را فرا خواند و به آنها گفت در قبال ستمی که شاول به آنها روا داشته، اینک چه می‌خواهند؟ آنها گفتند چیزی از نقره و طلا شاول نمی‌خواهند و نه اینکه کسی به خاطر ایشان در اسرائیل کشته شود. بلکه تنها خواستار اعدام هفت نفر از نوادگان نکور شاول شدند. داود نیز با این امر

موافقت کرد اما از تسلیم مفیوشت به آنها خودداری کرد. این هفت نواده عبارت بودند از: دو پسر **رِصفَه** به نام‌های **آرمونی** و **مفیوشت** (این همان مفیوشت پسر یوناتان نیست) و پنج پسر **میراب** دختر شاول (در بعضی ترجمه‌ها منجمله گینگ جیمز، **میکال** آمده است ولی به دو دلیل نمی‌تواند میکال باشد، چرا که اولاً میکال با **فلطی** ازدواج کرد و نه با **عدرنیل** (ر.ک اول سموئیل ۲۵:۴۴) و ثانیاً هیچ فرزندی نداشت (ر.ک دوم سموئیل ۶:۲۳). و **برزلانی** که در این آیه به او اشاره شده آن شخصی که بعداً داود را در هنگام فرار از دست ایشالوم کمک کرد، نیست - ۱۷:۲۷).

۱۰:۲۱) آنگاه **رِصفَه** کنیز با وفای شاول **پلاسی** به خود پوشانید و شب و روز از اجساد اعدام شدگان مراقبت به عمل آورد تا لاشخورها و سایر حیوانات وحشی صدمه‌ای به آنها نرسانند. او این شبزنده‌داری را از **ابتدای درو** تا زمانی که خداوند باران را فرستاد و قحطی پایان یافت، ادامه داد.

۱۱:۲۱-۱۴) وقتی داود خبر شبزنده‌داری این زن را شنید تصمیم گرفت استخوان‌های **شاول** و **یوناتان** را که در **یابیش جلعاد** بود، آورده و همراه با آن هفت نفر اعدام‌شدگان در زمین **بنیامین** دفن کند.

۱۵:۲۱-۲۲) این بخش شامل جنگ‌های مختلف با پهلوانان **غول‌پیکر فلسطینی** است. در نبرد اول **یشبی بنوب** به قصد کشتن داود به او حمله‌ور شد، اما **ابشای** داود را نجات داد و پهلوان **غول‌آسای فلسطینی** را کشت. از آن به بعد مردم اجازه ندادند که داود برای جنگ با آنها بیرون بیاید. در نبرد دوم در **جَت** (یا جزر) پسر دیگر **رافا** و برادر **یشبی بنوب** توسط **سیکای** به قتل رسید. در نبرد سوم **الحانان**، برادر **جولیات جتی** را که نامش **لحمی** بود، کشت (ر.ک اول تواریخ ۲۰:۵). در نبرد چهارم، **غول دیگر فلسطینی** که **دست و پای او هر یک شش انگشت داشت**، کشته شد. **پلینی (Pliny)** مورخ به شش انگشت اشاره کرده است (به زبان رومی *sedigiti*) و این موردی است که در بعضی از خانواده‌ها موروثی است

ب) سرود شکرگزاری داود (فصل ۲۲)

۱-۲۲:۵۱) داود با **کلمات این سرود**، خداوند را برای رهائش از دست **دشمنانش** و برکات بی‌شماری که به او نشان داده بود، ستایش کرد. این سرود احتمالاً بعد از اینکه داود پایه‌های تاج و تختش را مستحکم نمود، انشاء شده است. شاول مرده بود و حکومت اسرائیل تحت رهبری داود متحد شده بود و دشمنان اسرائیل شکست خورده بودند. این کلمات با اندکی تغییر در مزمور هیجدهم آمده است و در عهد جدید در اشاره به مسیح، از آن نقل قول شده است (آیه سوم: «بر او توکل خواهم نمود» در عبرانیان ۲:۱۳ و همچنین آیه ۵۰ در رومیان ۹:۱۵ نقل قول شده‌اند).

این سرود را در قالب یک مزمور مسیحائی می‌توان به طریق زیر خلاصه نمود.

۱) ستایش خدا برای اینکه دعاها را می‌شنود و مستجاب می‌کند (آیات ۲-۴).

۲) مرگ نزدیک نجات دهنده (آیات ۵-۷).

۳) جنگ خدا با لشکرهای هاویه، وقتی که نومیدانه از واقعه رستاخیز جلوگیری می‌کنند (آیات ۲۰-۷).

۴) علل برانگیخته شدن مسیحا توسط خدا از مردگان (آیات ۲۱-۳۰).

۵) ظهور دوباره مسیحا، که در این ظهور دشمنانش را نابود می‌کند (آیات ۳۱-۴۳).

۶) ملکوت مجلل مسیحا (آیات ۴۴-۵۱).

۷) برای اطلاعات بیشتر به تفسیر مزبور هیجدهم رجوع فرمائید.

ج) مردان شجاع داود (فصل ۲۳)

۷:۲۳-۱) هفت آیه اول این بخش حاکی از آخرین سخنان زیبای داود است - آخرین الهامی که در قالب سرود ریخته شده است. او در این آیات به تشریح یک حاکم ایده‌آل می‌پردازد که کسی جز مسیحا نیست که ملکوت او یک سپیده دم پرشکوه و مثل یک صبح بی‌ابر بعد از یک شب طوفانی است. داود به این نتیجه رسیده است که خودش در این تعاریف نمی‌گنجد، ولی در این حقیقت آرامی می‌یابد که عهد خدا او را مطمئن ساخته است که مسیحا از نسل او خواهد بود. آیات ۶ و ۷ بیانگر داوری مسیح بر مردان بلعیال (پسران عصیان) است، آنگاه که ملکوت خود را برقرار نماید.

۸:۲۳-۱۲) فهرست دلیران سپاه داود در آیات ۸ تا ۳۹ آمده است. عجیب اینکه نام یوآب در این لیست افتخارآمیز نیامده است، شاید بدین جهت که او ابشالوم را کشته بود. از نام ابنیر و عماسا نیز در این لیست خبری نیست. این لیست مربوط به اواخر سلطنت داود است، در حالی که لیست مشابه در اول تواریخ ۱۱:۱-۴۷ مربوط به آغاز سلطنت داود می‌باشد. هرچند این دو لیست یکسان نمی‌باشند ولی تشابه فراوانی بین آن دو وجود دارد. اطلاعات جامع‌تری در مورد این مردان و شاهکارهای آنان در تفسیر اول تواریخ فصل ۱۱ آمده است.

سه مرد دلیر ابتدای این لیست عبارتند از:

۱) یوشیب بَشَبَت معروف به عَدینو عِصنی - او هشتصد نفر را در یک وقت کشت. (در کتاب اول

تواریخ، سیصد نفر گفته شده، اما آن عدد احتمالاً یک خطای نگارشی است).

۲) العازار - او در حالی که سربازانش عقب نشینی کرده بودند، (در واقع برای لخت کردن اجساد

کشتگان رفته بودند) یکتنه با فلسطینیان جنگید. او آنقدر جنگید که دستش خسته شد (احتمالاً

دچار گرفتگی عضلات شده بود) و نتوانست انگشتان خود را از شمشیرش جدا کند.

۳) شَمّه - او به تنهایی در مقابل فلسطینیان، آنگاه که مردان اسرائیل فرار کردند ایستاد و با دشمن

جنگید و ظفر عظیمی یافت.

۲۳:۱۳-۱۷) در این آیات به سه نفر از شجاعان لشکر داود، بدون ذکر نام، اشاره شده که هنگامی که بیت‌لحم در دست فلسطینیان بود و داود در مغاره عَدْلَام پنهان شده بود، اشتیاق خود را برای نوشیدن آبی از چاه نزدیک دروازه بیت‌لحم، اعلام نمود، جان خود را به خطر انداخته و لشکر فلسطینیان را از میان شکافته و مقداری آب از آن چاه برای داود آوردند. داود به قدری تحت تأثیر این فداکاری قرار گرفت که آب را به عنوان قربانی به خداوند بر زمین ریخت. ویلیامز (Williams) آیات فوق را چنین تفسیر کرده است:

کسانی که به عیسی نزدیکند اشتیاق قلبی او را نسبت به سیراب نمودن آفریقا و هندوستان و چین می‌شنوند، و مانند این مردان شجاع، پشت به خانه و کاشانه و ثروت خود می‌کنند و زندگی خود را به خطر می‌اندازند تا ملت‌های ناتوان را که در چنگال قدرت شیطان اسیر هستند برای او صید نمایند. آنچنانکه چاه بیت‌لحم در دست فلسطینیان بود.

۲۳:۱۸-۲۳) در این آیات به دو تن دیگر از مردان شجاع داود اشاره شده است:

۱) ابیشای - او سیصد نفر را کشت و فرمانده سه نفری بود که در آیه ۱۶ به آنها اشاره شده است.
۲) بنایاهو - او دو پهلوان شیرافکن مواب را کشت و یک شیر را نیز در حفره‌ای در یک روز برفی از پای در آورد و همچنین یک پهلوان مصری را که مسلح‌تر از خودش بود، به قتل رسانید.

۲۳:۲۴-۳۹) در این آیات به بقیه مردان شجاع داود اشاره شده. تعداد این مردان شجاع سی نفر (یا سی و هفت نفر) است که نامشان در این آیات آمده است.

لازم است توضیحاتی در مورد ارقام داده شده نظیر سی نفر (آیات ۱۳ و ۲۴) و سی و هفت نفر (آیه ۳۹)، داده شود. رقم ۳۰ ممکن است یک عبارت فنی باشد مانند رقم «دوازده» برای حواریون، هر چند که همیشه در یکجا جمع نبوده‌اند. همچنین می‌تواند یک رقم کاملاً واقعی باشد، ولی مردان افزوده شده به این لیست سی نفره، می‌توانند احتمالاً جایگزین کسانی باشند که در جنگ کشته شده‌اند، نظیر اوریای حَتّی، آخرین مرد شجاع مذکور در لیست و شوهر بتشبع.

عیسی مسیح خداوند هم مردان شجاع خاص خود را دارد (و همچنین زنان!). او متوجه آنهاست به همان اطمینانی که داود متوجه افراد شجاعی بود که او را خدمت می‌کردند. بیائید در هر صفتی که هستیم برای جنگ نیکوی ایمان بجنگیم:

سربازان مسیح، برخیزید،
زره خود را بر اندام بپوشید،
در قدرتی که خدا مهیا کرده است،
از طریق پسر ازلیش،

قوی شوید!
در قدرت عظیم خداوند، پایداری کنید،

به قوت خدا، ملبس شوید،
و سلاح کامل خدا را بر بازوی خود بیفکنید.

— چارلز ولسلی (Charles Wesley)

د) سرشماری داود و نتایج آن (فصل ۲۴)

ویلیام کروکت (William Crockett) معتقد است که وقایع ثبت شده این بخش مدتی بعد از فتح اورشلیم توسط داود (فصل پنجم) و قبل از آوردن تابوت عهد به شهر مقدس (فصل ششم) صورت گرفته است.

۱:۲۴) چنین آمده است که خدا در **خشم خویش** به داود فرمان داد که یک آمارگیری از مردم اسرائیل و **یهودا** انجام دهد. ولی در کتاب اول تواریخ ۱:۲۱ آمده است که شیطان داود را بدین کار وادار نمود. نخست شیطان آن را مطرح نمود، و داود به دلیل غرور درونی‌اش آن را اجراء نمود و خدا آن را مجاز اعلام کرد. تفسیر کتاب مقدس از آیه اول این است که «شیطان داود را برانگیخت» و نه خدا.

۹:۲۰-۲۴) وقتی که پادشاه به یوآب دستور داد که سرشماری را شروع کند، فرمانده لشکر داود حدس درستی زد مبنی بر این که هدف پادشاه از این عمل اقتناع حس غرور خودش است و سعی کرد که او را از این کار منصرف کند، ولی نتوانست. سرانجام یوآب و مردانش دستور پادشاه را اطاعت کرده و به اطراف زمین رفتند تا مردم را سرشماری کنند، نتیجه این سرشماری **هشتصد هزار مرد جنگی** در اسرائیل و **پانصد هزار** در یهودا بود.

در سفر خروج ۱۲:۳۰ و ۱۳ خداوند به موسی دستور داده است که هنگام سرشماری، هر کس نیم مثقال نقره به عنوان فدیة جان خود بدهد، نشانه‌ای در اینجا مشاهده نمی‌شود که داود طبق کلام خدا رفتار کرده باشد. آنچه که او را وادار به سرشماری مردم اسرائیل نمود، غرور او بود. سرشماری موجب می‌شد که او به تعداد نفراتش در ارتش میاهات کند، و نه به بازوی خداوند.

۱۰:۲۴-۱۴) بعد از پایان سرشماری، پادشاه متوجه گناه خود شد، و زانو زده بخشش خدا را طلبید. خدا **جاد نبی** را نزد او فرستاد و سه راه به او پیشنهاد کرد که یکی را برگزیند، باشد که خداوند گناه او را ببخشد: (۱) هفت سال قحطی در زمین؛ (۲) سه ماه فرار از حضور دشمنان؛ (۳) سه روز **وبا**. داود افتادن به دست خداوند را به جای افتادن به دست انسان برگزید و چیزی دیگر نگفت.

۱۵:۲۴-۲۴) خداوند، به مدت سه روز **وبا** را بر زمین فرستاد، و **هفتاد هزار نفر** از قوم هلاک شدند. **فرشته نابودکننده**، در صدد نابودی شهر اورشلیم بود که خدا او را در **خرمگاه آرونه** بازداشت (آرنان نیز نامیده شده است). داود از خداوند پرسید که چرا مردم اسرائیل را نابود می‌کند، در حالی که خودش مرتکب گناه شده است. پاسخ خدا از طریق جاد نبی به داود رسید، و آن اینکه داود می‌بایست **مذبحی در خرمگاه**

ارونه برپا کند. بنابراین داود پادشاه با ارونه بیوسی وارد معامله شد تا زمین او را بخرد. هرچند که ارونه یک نفر غیریهودی بود، اما آماده بود که علاوه بر خرمنگاه گاو به جهت قربانی و هیزم برای سوخت، بدون دریافت هیچ وجهی به داود بدهد. پاسخ داود به احسان ارونه حکیمانه بود «برای یهوه خدای خود، قربانی‌های سوختنی بی‌قیمت نخواهم گذرانید.»

سرانجام داود پادشاه خرمنگاه و گاو را به پنجاه مثقال نقره خرید (اول تواریخ ۲۵:۲۱ می‌گوید که داود ششصد مثقال طلا برای خرمنگاه پرداخت ولی بدون شک این بهائی است که برای زمین‌های اطراف خرمنگاه پرداخت شده است). به هر حال هنگامی که قربانی‌های سوختنی بر مذبح گذرانیده شد، بلارفع گردید (آیه ۲۵).

خرمنگاه ارونه در کوه موریاً احتمالاً همان نقطه‌ای بود که ابراهیم، اسحاق را برای قربانی نمودن به خدا آورده بود. معبد سلیمان و سپس معبد هرود در زمان عیسی مسیح در این مکان ساخته شد. امروز این مکان تبدیل به مسجد مسلمانان شده است. این مکان به احتمال قوی جایگاه معبدی خواهد بود که در دوران عذاب بزرگ و در نهایت در دوران هزاره، بنا خواهد شد.

کتاب مقدس در برخورد با قهرمانان ایمان کاملاً صادقانه رفتار می‌کند. داود کوتاهی‌های خاص خود را داشت. در کنار ایمانش به گناهان او نیز اشاره شده است. ما نیز همراه با داود از تبعید به جلال راه پیموده‌ایم. انسان‌های کمی چون داود با خدا بوده‌اند و انسان‌های کمی چون داود در عمق گناه غرق شده‌اند. ولی در تمام این مراحل خداوند، داود را محافظت فرمود. ما همگی از تجربه‌های داود بهره‌مند شده‌ایم، چونکه او تجربه‌هایش را در کتابش به نام مزامیر ثبت کرده است.

ماتیو هنری (Matthew Henry) به داود کتاب سموئیل و داود کتاب مزامیر اشاره کرده و می‌گویند:

بسیاری موارد در داستان زندگی داود وجود دارند که آموزنده هستند، و مخصوصاً برای قهرمان داستان که کانون آن است، هرچند که در صحنه‌های بسیاری او را بسیار بزرگ و نیکو و بسیار در خور بهشت می‌بینیم، با این وجود باید اعتراف کرد که جلال او پیش از اینکه در تاریخ زندگیش بدرخشد در مزامیرش، درخشان است.

کلمات مزامور چهل تاریخچه مناسب و مختصری از زندگی داود است:

انتظار بسیار برای خداوند کشیده‌ام، و به من مایل شده، فریاد مرا شنید. و مرا از چاه هلاکت برآورد و از گل لجن و پای‌هایم را به صخره گذاشته، قدم‌هایم را مستحکم گردانید و سرودی تازه در دهانم گذارد، یعنی حمد خدای ما را. و بسیاری چون این را ببینند ترسان شده بر خداوند توکل خواهند نمود (مزامیر داود ۳-۱:۴۰).